



رهائی

سال دوم شماره ۶۴
پنج شنبه ۳۰ بهمن ماه ۱۳۵۹
بها ۳۰ ریال

در این شماره:

- بازهم درباره دموکراسی و برخورد کمونیستها
- فدائیان اسلام (۳)
و آیت الله کاشانی
- رزمندگان ، انشعاب و مسائل انقلاب ایران (۱)
"کمونیستها" گاهی اوقات بمردم دروغ میگویند!!
- چند پاسخ ...
- سرمایه داری جهانی در تنگنا
گرایش نزولی نرخ سود و دورنمای رکود
- هشتاد گروهی از نویسندگان ، حقوقدانان ، دانشگاهیان و
روزنامه نگاران
- در حاشیه رویدادها ...

بازهم درباره دموکراسی و برخورد کمونیستها

انتشار سرمقاله‌های رهایی در مورد دموکراسی و نیز فراخوان سازمان در این مورد واکنشهای گسترده‌ای داشته است. استقبال از تفکیک خط مارکسیسم-لنینیسم از استالینیسم در مورد نحوه برخورد به سبیل دموکراتیک و شناساندن ماهیت دموکراتیک کمونیسم بحدی بود که در ما این احساس را تشدید کرد که رهایی از سلطه استبداد دجویی و استبداد دجویی در جنبش کمونیستی آنقدرها هم که در ظاهر تصور میشود دور از دسترس نیست. بخش بزرگی از جنبش کمونیستی کم کم به آن حد از رشد کیفی میرسد که جزمهای سنتی را مورد سؤال قرار دهد و با بهتر بگوئیم از یوغ بدآموزیهای تحمیل شده بر آن رها شود. بلاشک این امر ما را در ادامه راهی که در پیش داشته‌ایم مصمّمتر خواهد کرد.

در کنار این استقبال، موارد انتقاد و سؤال در خور توجه بوده است. با آنکه این امر از ابتدا برای ما مسلم بود کجبه برافراشتن پرچم آزادیخواهی واقعی از جانب کمونیستها در جامعه‌ای که آشکار و بقیای فرهنگ جامعه مستبدآسیایی در آن با بدآموزیهای بنام مارکسیسم توأم شده است، تعجب‌آور خواهد بود، معهذا بجهت ادامه یک سنت در سازمان خود وفادارماندیم، و این سنت چیزی نیست جز ایمان و اعتقاد باین امر که در گفتن مطلب صحیح نیاید تردید کرد. روش کمونیستی برخورد به فبایل چیزی سواى سیاست با زی و پراگماتیسم و غوامضی است. برای یک کمونیست، صداقت در برخورد با توده‌ها و کمک به آموزش آنها از مقدس‌ترین وظایف است و کسی و نیرویی که چنین نکند از اخلاق کمونیستی بهره‌ای نبرده است.

هنگامیکه سالها پیش ما "اندیشهای ما" مارکسیسم-لنینیسم عصر ما را به باد انتقاد گرفتیم و محتوای التقاطی و انحرافی آنرا افشا کردیم جنبش در تسب ما ثوابتی میسخت. امروز از آنروز فاصله بسیار گرفته‌ایم. حتی ناب‌ترین ما ثوبیستها، شرمگینانه اعتقادات خود را در پس عبارات پنهان میکنند. همین مطلب صادق بود در ماجرای "بورژوازی ملی" و تقدس وجود او، و همین صادق بود در مورد مطالب گوناگون دیگری که عنوان میشد. بیان مطلب از زاویه‌ی درست کمونیستی، در جنبشی که زمانی تحت بخت استالینی، پس از آن ما ثوبی و اکنون رویزیونیستی (اگر بتوان در اصول بیان اینها تفاوت اساسی قایل شد) قرار داشته است، منظمآ نوآوری تلقی خواهد شد.

در صورتیکه این چیزی نیست جز زدودن بدآموزیها، التقاطی‌گریها و ندانم کاریها. اینها را میتوان صدها و صدها بار در استدالات و احکام مارکسیستهای کلاسیک نشان داد و این کاریست که از عهده‌ی هر نوآموزی که کوچکترین آشنایی با این آثار داشته باشد بر میآید. اگر ما از اینکار اجتناب می‌کنیم باز بخاطر همان اعتقاد مکرر عنوان شده‌ایست که اینکار انسان را از تفکر باز میدارد، مزعوب میکند، "قانع" میکند و به ابتذال موجود دامن میزند.

بهر حال مطالب و مخالفتهای عنوان شده از دو نوعند و از جانب دو نوع نیرو عنوان میشوند. نوع اول مخالفتهایی است که از جانب هواداران مرتجع رژیم عنوان میشود که در راس آنها سیمای حزب توده با جلای خاصی میدرخشد. با این نیروها سخنی نداریم جز آنکه به هواداران تازه کار آنها یادآوری کنیم که برای درک ماهیت و سیاست واقعی اینها و امثالشان لازم نیست که حتی به ماهیت و سیاستهای برادر بزرگ در گذشته و حال آشنا بود. سابقه‌ی همین حزب توده‌ی "خودمان" از ریزه‌خواری خوان قوام‌السلطنه‌ها و مظفر فیروزها، از تشکیل "جبهه‌ی آزادی" با آقایان ابوالفضل قاسمی‌ها و دکتور سنجابی‌ها، و عریضه‌نویسی‌ها و التماس‌های تا دو سال پیش آنان به جبهه‌ی ملی و "جناح واقع بین و سالم" رژیم شاه، و بالاخره حمایت بیدریغ کنونی آنان از فاشیست مسلکهای وطنی نشان میدهد که اینان چقدر در عالم سیاست صداقت داشته‌اند. صداقت و وفاداری بیک اصل - اصل ماکیاولیسم. اصل خرسواری و ریزه‌خواری این بآنان جناح زبورژوازی شدن و توده‌های مردم را قربانی مطامع و سیاستهای "برادر بزرگ" کردن. پس با اینان فعلا سخنی نیست تا زمانیکه اوضاع برگردد و مجدداً طبع شاعرانه‌ی احسان الله خان ظیری و قلب رشوف جانشین آقای نورالدین کیا نوری (بیادداشته باشیم که حزب توده بنا بر صداقت حل عوض کردن با هر تغییر مشی، دبیر کل عوض میکند) در مدح آزادی و ضرورت اتحاد همه‌ی نیروهای ضد دیکتاتوری در جبهه‌ی واحد، سرودهای صدتا یک غاز سردهد. بگذریم ولی فراموش نکنیم. اما نوع دوم کسانی هستند که نه ماکیاولیست‌اند و نه تروریست. ایرادات این نیروها بگونه‌ای است که باید بآن برخورد جدی و صمیمانه داشت. برای این منظور توضیحاتی ضروری است که گرچه به پاره‌ای از آنها در گذشته برخورد شده است معهذا اشاره‌ی مجدد خالی از فایده نیست.

تزاساسی

تزاساسی ما چیست؟

۱- ما میگوئیم که از میان جناحهای حاکمیت جامعه ایران:

"آزادیخواهی" بورژوا لیبرالها "بهمان اندازه کذابانه است که ضد امپریالیست بودن مرتجعین فاشیست."

ما این مطلب را دهها مرتبه در شکلهای گوناگون بیان کرده ایم و هشدار داده ایم که نفرت ما از ماهیت و اقدامات جناح غالب نباید موجب ایجاد توهم جدیدی در توده ها حول جناح دیگر- جناح بنی صدر و شرکاء- شود. در این زمینه علاوه بر مقالات رهاپسی، در مقاله ای خاصی هم به انتقاد از مشی سازمان مجاهدین که بدین مساله برخورد نکرده است، پرداختیم و یادآوری کردیم که بنی- صدر همان "فرماندهی لشکر جرار جاهلیین" و شریک او قطب زاده همان "بارگازرها خانم" است. از این دو جناح در واقع هیچ یک در تحلیل نهایی ارزنی صادق تر، آزادیخواه تر، ضد امپریالیست تر و هکذا نیست. اینها هر دو در خدمت سرمایه اند و هر یک که بقدرت برسند تا نهایت قدرت خود به مبارزه علیه نیروهای مرفقی اقدام میکنند.

۲- بخش دوم تز عبارت از اینست که در جامعه ای مانند ایران- در جوامع سرمایه داری کشورهای پیرامون- امکان استقرار دموکراسی بورژوایی وجود ندارد. ما این مسئله را

اولین بار زمانی که در رژیم شاه مخلوع عده ای در ضرورت همکاری کمونیستها و لیبرالها داد سخن میدادند (انواع حزب توده، چریکهای فدایی خلق، کمونیستهای اروپایی یا اورو- کمونیستهای ایرانی، سوسیال دموکراتها و تروتسکیستها و...) عنوان کردیم و در دفتر بحران اقتصادی و سیاسی رژیم شاه و نقش نیروهای چپ این توهم را که چیزی جز خرسواری بورژوازی شدن نبود- و چقدر روشن شده است این سرنوشت چپ بعد از دونه سال- افشاء کردیم. ما در آن نوشته و نوشته های متعدد دیگر دو نکته را مکررا متذکر میشدیم و آن اینکه اولا، آزادی مورد تقاضای لیبرالها فقط در اسم به آزادی موردخواست کمونیستها شباهت دارد. ما گفتیم:

"کمونیست برای حصول امری میجنگد و سرمایه دار (منجمله بورژوازی لیبرال) برای امری دیگر. این دو امر تنها در اسم- مبارزه با دیکتاتوری و استبداد- شباهت دارند و نه در مفهوم."

و همانطور که یادآور شدیم تا آنجا که

میدانیم تنها نیروی کمونیست که در آن دور "آزادیخواهی" قاطعانه چنین میگفت ما بودیم. خفلات کمونیستهای رقیق القلب بما از پیاد نرفتنی است. خوشبختانه امروز همه اینها در ظاهر باین نتیجه رسیده اند و این امر که گاهی میکوشند نتایجی که تازه بآن رسیده اند بما نیز گوشزد کنند، بیش از آنکه بخاطر عدم صداقت آنها خشم آور باشد، تبسم آور است. ما ایرادی در این امر نمی بینیم. مهم این بود که این مساله تشخیص داده شود و جنبش کمونیستی با لیبرالها خط کشی کند.

ثانیا و مهمتر آنکه ما استقرار دموکراسی بورژوایی را در جوامعی مانند ایران غیر ممکن دانسته و میدانیم. در همان دفتر اظهار داشته ایم که:

"ترجمه ای اتوماتیک رقابت آزاد- که بهر حال مرحوم شده است- که بیانگر مناسبات تولیدی خاصی است، به ضرورت آزادیهای دموکراتیک- که از مقوله ای مناسبات اجتماعی خاصی است، معرف یک پیش مکانیستی- اکنون میسبی است." (صفحه ۲۷)

ما طی چندین صفحه مساله ای جایگزینی منافع انحصارات و رقابت غیر آزاد آنها با یکدیگر

و با سرمایه داران کوچک، نحوه ای انباشت سرمایه، جهانی شدن سرمایه داری، مساله ای امپریالیسم و تفاوت کشورهای متروپول و پیرامون، جناحهای امپریالیستی... را تشریح کرده و ثابت کرده ایم که در کشورهای پیرامون دموکراسی بورژوایی مستقر نخواهد شد. این حکم به چه معنی است؟ باین معنی است که حتی بر فرض مسلط شدن حضرات لیبرال و "لیبرال" بقدرت سیاسی فائقه، چیزی جز دیکتاتوری به ارمان نخواهند آورد. همین آقای سنجابی بسیار آزادیخواه بر فرض گرفتن قدرت یا به "واقعیات" و ضروریات سرمایه داری ای- بران یعنی دیکتاتوری تن خواهد داد و یا با یک اردنگی بکناری پرتاب خواهد شد. اینها را نه تنها تاریخ ایران بلکه تاریخ همه جوامع تحت سلطه نشان داده است. و کسی تاریخ را "اثبات" نمیکند!

۳- قاطعه ای خواست تا واقعیت- توضیح مختصری پیرامون این مساله ضروری است. عدم امکان استقرار دموکراسی بورژوایی بنابر تحلیل ما رکسیستی بمعنای این نیست که گمان دیگری که کمونیست نیستند چنین توهمی نداشته باشند! این حکم، درک کمونیستها از تاریخ و تئوری است. نکته اما اینجاست که جناب حاج سیدجوادی و سنجابی و بنی صدر کمونیست نیستند!! و باین احکام باور ندارند. آقای حاج سیدجوادی و سنجابی در تب دموکراسی فرانسوی (هر چه که هست!) میسوزند و چه خوب است که بسوزند و نامه ی سرگشاده بنویسند. کمونیستی که متوجه نشود که درک او از تاریخ چیزی جز درک یک بورژوا از تاریخ است در حقیقت به

دمو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار

کسی طالب غلبه‌ی نهایی بهشتی بر بنی صدر باشد بدون آنکه خود بدانند عضو حزب جمهوری اسلامی است ولی از مزایای حمل کارت عضویت بهره‌مند نیست و بالاخره اگر کسی طالب غلبه‌ی نهایی بنی صدر بر بهشتی باشد بهتر است از هم‌اکنون برود گروهیان بشود که آینده با اوست!

ما حمل تضادهای درونی اجتماع و مهم‌ترین و اساسی‌ترین تضاد یعنی تضاد کار و سرمایه دقیقاً به موقعیت نیروهای کار و نیروهای سرمایه بستگی دارد. این دو با هم مرتبطند. اعتلای جنبش زحمتکشان غلبه‌ی عنصر وحدت در میان نیروهای کار و غلبه‌ی عنصر تضاد در میان نیروهای سرمایه را می‌طلبد. ما در زمینه‌ی اول، در زمینه‌ی ضرورت اتحاد عمل بین نیروهای چپ و اتخاذ مشی درست مبارزات سیاسی بکرات مطلب نوشتیم و در حد توان خود از هیچ اقدامی کوتاهی نکرده‌ایم. بهمین منوال در زمینه‌ی دوم یعنی تضادهای حاکمیت و فواید آن برای جنبش چپ نظرات خود را اظهار داشته‌ایم. بنظر ما راه اعتلای جنبش چپ در همین دو زمینه است، معهداً با بن نکته نیست و قوف داریم که سازمان‌هایی که در نام کمونیست هستند ولی مشی دیگری دارند لطماتی به جنبش چپ زده و می‌زنند که با خیانت برابری میکنند. این جریان‌ها بجای وحدت در اردوی کار اصل را بر تضاد، سکتاریسم، تفرقه و تشتت می‌گذرانند و بجای بهره‌برداری از تضادهای حاکمیت یا بزیرو پرو بال این و آن جناح می‌روند و یا چنان عمل میکنند که گویی در جامعه چنین تضادی نیست و اگر هم باشد به زحمتکشان ربطی ندارد. به سختی میتوان سفیهانه‌تر و کوتاه‌بینانه‌تر از این اندیشید و آنرا نیز بنام "کمونیسم" جا زد.

ما معتقدیم که آنهایی که به تفرقه‌ی جنبش کمونیستی دامن می‌زنند و از دید سکتاریسم و "منافع سازمانی" با مسائل مواجه میشوند بهمان اندازه در جاده‌ای که انتهای آن خیانت آشکار است قدم بر میدارند که آنهایی که در مقابل غادهای حاکمیت به حد خرسواری و یا خفاش‌تنزل میکنند.

جدا دیدن مسأله‌ی "پائینی‌ها" و "بالایی‌ها" و عدم درک ارتباط این دو حقارت آمیز است. جنبش کمونیستی ایران را عواملی و از جمله این بینش کوتاه‌نگرانه بروز فعلی انداخته است.



در ادامه‌ی همین بحث، توضیح نکاتسی پیرامون فراخوان دموکراتیک سازمان را ضروری میدانیم.

یک سازمان کمونیستی به مناسبت‌های مختلف بر حسب وضع اجتماعی، ضرورت تاکید بر شعارهایی از میان شعارهای موجود را تشخیص میدهد. برخی از شعارهایی که بدینگونه تعیین میشوند صرفاً برای جنبش چپ و کمونیست‌هاست و برخی از آنها متوجهی توده‌ی وسیعتری از مردم است. گاه یک سازمان فراخوانی برای اتحاد عمل نیروهای چپ میدهد، و گاه مخاطبین یک فراخوان مشخص فقط توده‌های

سطح همان بورژوا تنزل کرده است. چنین فردی معتقد به یک حقیقت مطلق است که متصوراً همه‌ی طبقات آنرا یکسان خواهند دید! چنین نیست. عدم اعتقاد ما کمونیست‌ها به امکان استقرار دموکراسی بورژوایی در جوامعی مانند ایران بمعنای پذیرش این حکم از طرف لیبرال‌ها و "لیبرال‌ها" نیست. بورژواها در این مورد توهم دارند. این توهم برای آنها

شیرین است و برای کمونیست‌ها مفید! بگذار اینها به حکم این توهم با فاشیست مسلک‌های کنونی جدل کنند. کمونیست‌ها اگر فراستش را داشته باشند از این جدل استفاده خواهند کرد. به یک شرط! و آن اینکه نگذارند توهم بورژواها تبدیل به توهم توده‌ها شود. و این

کار را نه با غیبت از صحنه‌ی مبارزه‌ی دموکر- اتیک بلکه تنها با شرکت در آن و افشاء همه‌ی جناح‌های قدرت - بورژواها و خرده‌بورژواها - میتوانند انجام دهند. کمونیست‌هایی که از مبارزه‌ی دموکراتیک در نظر و در عمل اجتناب میکنند بهترین یاوران بورژواها هستند. صحنه را برای آنها خالی میکنند و توده‌ها را بدام آنان میکشاند. کسیکه در سخن از بورژواها بد میگوید ولی عملاً پرچم مبارزه برای دموکراسی را در دست آنها می‌گذارد بهترین خدمت را به آنان و بزرگترین کمک را به ایجاد توهم در ذهن توده‌ها کرده است. ما وراء چپ چیزی جز راست نیست. این را تاریخ هزار بار ثابت کرده است.

بدین ترتیب بخش سوم تز ما معین میشود. بدین معنی که با علم به اینکه اولاً آزادیخواهی "بورژوا لیبرال‌ها" کذابانه است و ثانیاً در جوامعی مانند ایران امکان استقرار لیبرالیسم و دموکراسی بورژوایی وجود ندارد معهداً

از آنجا که بورژوا لیبرال‌ها این توهم را دارند که میتوانند دموکراسی شوئیستی و فرانسوی در ایران برقرار کنند! و بخاطر آن هم با جناح غالب حاکمیت مبارزه میکنند. ما این مبارزه را که منجر به عدم تثبیت حاکمیت میشود بشرط درایت کمونیست‌ها و بهره‌برداری صحیح از آن بنفع جنبش میدانیم. منظورمان نیز از درایت کمونیست‌ها اینست که اجازه ندهند این توهم بورژوا لیبرال‌ها مبدل به توهم توده‌ها شود. و این کار را طبعاً با افشاکری بی‌امان و نشان دادن ماهیت و خواستهای همه‌ی جناح‌های حاکمیت - چه غالب و چه "مغلوب" - میتوان و باید انجام داد.

ما معتقدیم که زمانی که جناح‌های حاکمیت بدلائل مختلف طبعاً از زاویه‌ی دید خود با یکدیگر مبارزه میکنند و مانع تثبیت یکدیگر میشوند شرایط برای رشد مبارزات توده‌ای و مطرح شدن الترناتیو چپ فراهم‌تر میشود. در وحدت و تضاد جناح‌های حاکمیت، سنگین شدن کفه‌ی وحدت بنفع زحمتکشان نیست. اگر کسی طالب این باشد که بهتر است آقایان بنی صدر و بهشتی با هم کنار بیایند بهتر است در صف طلب آیت الله منتظری نام نویسی کنند. اگر

سیاسی را نفهمیده است. این همان منطق حاکم بر روابط چین و شوروی است که هر کاری فی المثل شوروی بکند چین باید عکس آنرا بکند. ابتذال این نحو تفکر منحنی احتیاج به روشنگری ندارد. بر اساس این منطق - منطق که چه عرض کنیم سفاکت جسم- کار کمونیستها باید این باشد که ببینند لیبرالها چه میکنند تا آنها عکس آنرا بکنند! اگر لیبرالها دم از آزادی زدند "کمونیستها" باید مدافع سرکوب شوند. بهمین طریق است که حزب توده با بیشرمی حیرت آوری مدعی میشود که مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک بنبط جنبش نیست.

بهر حال همانطور که گفته شد فراخوان دموکراتیک فقط خطاب به کمونیستها نیست و بنا بر این شامل همه برنامه های کمونیستها هم نمیشود. کمونیستها برنامه های سیاسی و سازمانی خود را در فراخوان دموکراتیک مطرح نمیکند! چنین طرز تفکری اساس منطق "فراخوان" را در نظر نمیگیرد.

مسأله دیگری اینست که بنظر عده های سازمانی که معتقد است تنها انقلاب اجتماعی ایران انقلاب سوسیالیستی است نباید مسائل دموکراتیک تکیه کند. با آنکه درک منطق این حکم دشوار است معهذا توضیح مختصری را ضروری میبینیم. در این مورد باید گفت به خلاف سازمانهای استالینیست - تروریست که سوسیالیسم را در سرکوب میبینند ما دموکراتیک ترین برداشت را از سوسیالیسم داریم و در حقیقت معتقدیم که سوسیالیسم بدون دموکراسی چیزی جز معادل "کارگری" فاشیسم نیست و اگر کسی از دموکراسی پرولتری منطق استالینی تیر و تبر، زندان و تبعید برای هر جنیدهی مخالف رهبر را میفهمد، در حقیقت خواهان دموکراسی پرولتری نیست. چنین فردی براحتی میتواند در حزب توده و سازمانهای مائوئیست در کنار شاگردان "آموزگار کبیر پرولتاریا" نام نویسی کند و یکوشد که کاریکاتور شوروی و چین و آلبانی "سوسیالیستی" را در ایران نیز پیاده کند.

علاوه بر این نه تنها مبارزه برای دموکراسی کمک رسان مهمی به مبارزه ای خاص طبقاتی است بلکه بخشی از مبارزه طبقاتی است. اعتدالی جنبش کارگری از طریق تشدید مبارزات اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک میسر است. مبارزه برای دموکراسی بخشی از مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک را تشکیل میدهد.

و باز علاوه بر اینها مسأله اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی بمتابعت آنها انقلاب اجتماعی این عصر، بمعنای آن نیست که در این مسیر انقلابهای سیاسی - مانند انقلاب اخیر - رخ نخواهد داد. کمونیستها به صرف اینکه برای انقلاب اجتماعی مبارزه میکنند در این انقلاب - بهای سیاسی تماشاچی و منفعل نخواهند ماند

بقیه در صفحه ۲۶

چپ نیستند و عناصر بینا بینی با طیف وسیعتری از گرایشهای ایدئولوژیک را نیز در بر میگیرند. مثلاً اگر کشوری (مثل ویتنام) مورد تجاوز یک نیروی مرتجع قرار گیرد، حزب کمونیست این کشور دو نوع وظیفه دارد. وظیفه اول سازماندهی و بسیج اعضاء و هواداران خود برای دفاع است. وظیفه دوم که در ارتباط تنگاتنگ با وظیفه اول قرار میگیرد، ولسی ضمناً از آن جد است ترغیب سایر نیروهای میهن پرست جامعه به مبارزه علیه هجوم خارجی از زاویه دید خود آنها و کمک به مبارزه

آنهاست. در اینجا حزب کمونیست با این نتیجه میرسد که نه تنها دفاع در مقابل تجاوز نیروهای خارجی وظیفه کمونیستهاست بلکه اگر نیروهای دیگر نیز دفاع نکنند و فی المثل کشور تحت اشغال قوای مهاجم قرار گیرد این امر به ضرر کمونیستها هم هست. در اینجا (ویتنام) حزب کمونیست فراخوان به تمام نیروهای میهن پرست، بودایی و غیر بودایی میدهد که از زاویه دید خود بر حسب ضرورت - یا ت ایدئولوژیک خود در مقابل تجاوز بایستند. در اینجا یعنی در مورد این بخش از توده های مردم شرط تشویق آنان به دفاع قرار گرفتن تحت رهبری حزب کمونیست نیست! این امر مربوط به بخش اول است. حزب کمونیست تشخیص میدهد که اگر فلان بودایی بر اساس اعتقادات مذهبی خود مقابل تجاوز خارجی بایستد این امر بنبط جنبش است. بنا بر این باید به عملکرد هر دو - فراخوان توجه داشت. زمانی که فراخوان صرفاً برای نیروهای چپ است و زمانی از آن فراتر رفته و شامل نیروهای دیگر نیز میشود، بدین ترتیب در فراخوان دموکراتیک

مخاطبین فقط کمونیستها نیستند. بسیاری از توده های مردم نیز که مستقیماً قابل جذب و بسیج توسط کمونیستها نیستند در یک فراخوان دموکراتیک مخاطب قرار میگیرند. در جامعه ما صرف نظر از نیروهای چپ، بسیاری از مردم از خفقان و سرکوب به تنگ آمده اند. اگر کمونیستها اینها را مخاطب قرار ندهند و اگر در عمل به آنها ثابت نکنند که واقعی ترین دموکراتها - کمونیستها هستند، این نیروهای شکل نگرفته بسوی لیبرالها کشیده خواهند شد. در این جریان این بخش از مردم نیستند که مقصود واقع داشتن از لیبرالها که خود را طرفدار آزادی قلمداد نکنند نیز ابلهانه است. کار درست و ممکن اینست که به مردم نشان داده شود که دموکراسی ادعایی لیبرالها غیر واقعی و کذابانه است و دموکراسی کمونیستها واقعی است. به مردم نشان داده شود که کمونیستها پیگیرتر از هر نیروی دیگری علیه خفقان و سرکوب، سانسور و شکنجه مبارزه میکنند. کسیکه متوجهی این مسأله نشود و مبارزه کمونیستها برای آزادی را همسویی با لیبرالها تلقی کند، الفبای مبارزه

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان؛ انقلابی دگر باید

وجود رابطه‌ی (لااقل) غیر مستقیم بین ترور کسروی و آیت الله خمینی اختصا می‌دادیم. هدف در آن مقابله، با بررسی قتل کسروی، فقط دادن سر نخهایی در زمینه پیوند آیت الله خمینی با فدائیان اسلام از سی و پنج سال پیش به این طرف نبود بلکه هدف عمده تر این بود که با ارائه نمونه‌های متعددی از "کشف الاسرار" (که قریب چهل سال پیش نوشته شده)، پاسخی به جنبه‌های بظاهر گیج کننده‌ی

رویدادهای دو ساله‌ی اخیر و به "چرا"هایی که هنوز ممکنست وجود داشته باشد، ارائه شود.

از این دیدگاه باید عمدتا به مقاله‌ی شماره‌ی گذشته نگریست، و نه فقط در رابطه با نقش - مستقیم یا غیر مستقیم - آیت الله خمینی در قتل کسروی که بدست فدائیان اسلام انجام گرفت.

قبلا گفتیم که در همفکری آیت الله خمینی با فدائیان اسلام، لااقل در چهل سال اخیر (یعنی حتی قبل از تاسیس فدائیان اسلام)، کوچکترین نقطه‌ی ابهامی وجود ندارد. لیکن اگر اثبات پیوند آیت الله خمینی و فدائیان اسلام، از سی و پنج سال پیش به این طرف، محتاج تحقیق بیشتر و دسترسی به اسناد تازه‌ایست (چرا که فدائیان اسلام، خمینی و طرفداران او، در این زمینه مطلقا سکوت کرده‌اند)، ولی در وجود رابطه بین آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام، از سال ۱۳۲۵ به بعد، تردیدی وجود ندارد. چه طرفداران آیت الله کاشانی و چه فدائیان اسلام و طرفداران آنها در این دو سال اخیر، بشدت در این زمینه تبلیغ کرده و اسناد معتبری ارائه داده‌اند.

نکته‌ی عجیب در اینجا اینست که فدائیان اسلام و آیت الله خمینی، از دیرباز، یک چیز را خواسته‌اند و می‌خواهند و از نظر قشریت و تفکرات ماقبل سرمایه‌داری، با هم کوچکترین تفاوتی ندارند، حال آنکه (بطوریکه در شماره‌ی قبل اشاره کردیم و در این مقاله بیشتر به آن خواهیم پرداخت)، آیت الله کاشانی را نمیتوان از نظر تبحر و عقب ماندگی تاریخی نه با شیخ فضل الله مقایسه کرد و نه با نواب صفوی و نه با آیت الله خمینی. گفتیم که آیت الله کاشانی بنوعی از بینش سیاسی بورژوازی برخوردار بود. در همانجا اشاره کردیم که فعالیت فدائیان اسلام، پس از قتل کسروی، بنحوی با نام آیت الله کاشانی گره خورده است که نمیتوان درباره‌ی فدائیان اسلام و ترورهای بعدی آنها (عمدتا ترور هژیر و رزم آرا) بحث کرد و از آیت الله کاشانی سخن بماند. در این مقاله میکوشیم که رابطه‌ی آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام را از جنبه‌های مختلف به اختصار مورد بررسی قرار دهیم.

فدائیان اسلام (۳)

و آیت الله کاشانی

و - رازی

در دو شماره‌ی قبل، درباره‌ی مسخ وقایع تاریخی یکصد سال اخیر در رژیم جمهوری اسلامی، در ابعاد ی‌باور نکردنی، اشاراتی کردیم و در رابطه با فدائیان اسلام گفتیم که امروزه، فدائیان اسلام دیگر آن مفهوم محدود سالهای ۱۳۲۵ را ندارد که توسط چند تروریست قشری و متعصب تشکیل شده باشد. امروز فدائیان اسلام یعنی همان بختکی که بنام رژیم جمهوری اسلامی بر کلیه‌ی شئون جامعه چنگ انداخته و توده‌ها هر روز با جنبه‌های فاجعه آمیز و نابودگرانه و ضد بشری (و نه فقط ضد کارگری) آن بیشتر آشنا میشوند. شیخ فضل الله یا نواب صفوی یا آیت الله خمینی یعنی خواجه علی یا علی خواجه - حکومت مشروعه "شیخ فضل الله"، "حکومت اهلما" فدائیان اسلام و "جمهوری اسلام" آیت الله خمینی، از یک منبع تغذیه میشوند و یک جریان فکری واحد هستند که از ۲۵ سال پیش در یک مقطع تعیین کننده و تاریخ ساز کشور ما، در مقابل جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها ظاهر شدند و با منحرف کردن مسیر جنبش آنها به شکست کشاندند (و همین امر در جنبش تنباکو، در شرایطی متفاوت و بگونه‌ای دیگر، به انجام رسید).

این چه معما نیست که از صد سال پیش تا کنون، هرگاه که توده‌ها بخاطر آزادیهای دموکراتیک و مبارزه با امپریالیسم (امپریالیسم انگلیس - امپریالیسم روسیه - تزاری - امپریالیسم آمریکا) بپا خاستند، بلافاصله پس از مدتی، میرزا حسن آشتیانی، شیخ فضل الله نوری، آیت الله کاشانی و آیت الله خمینی را در مقابل خود یافتند. علیرغم تمام هوجی گریها بالاخره باید باین سؤال مشخص پاسخ داده شود: چه رابطه‌ای در این تقابل مداوم روحانیت با خواسته‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها وجود دارد؟



در شماره‌ی قبل دیدیم که ترور احمد کسروی، "غاز نبرد" و "غاز انقلاب فدائیان اسلام" است... عمده‌ترین بخش آن مقاله را به



قبلا لازمست برای روشن شدن موضوع به نکات چند اشاره کنیم.

دهند که در آن ایام با رژیم سلطنتی مخالفت کرده باشند (۳)، بلکه بر عکس: پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه، روحانیست در مجموع (البته حاکمان جدید و طرفداران آنها جزءشان بودند) عقیده داشتند که برای نجات اسلام، شاه باید به ایران برگردد و گرنه "دین و مملکت هر دو از دست خواهد رفت" (۴) و برای رسیدن به این هدف، با امپریالیسم امریکا و انگلیس و عمال داخلی آنها همدست شدند و یکبار دیگر به جنبش ضد امپریالیستی توده ها خیانت کردند.

در اینجا لازمست به یک نکته ی دیگر اشاره کنیم: در تمام مقالات، جزوات و کتابهای که در این دو سال اخیر درباره ی نقش آیت الله کاشانی در نهضت ملی کردن صنعت نفت بجا پرسیده است، دو خلط مبحث عمده بچشم میخورد:

۱- مبارزات و خدمات آیت الله کاشانی تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را بکلی روحانیت تعمیم دادن و از آنها بنبغ کلی روحانیت بهره برداری کردن. در حالیکه هیچگاه باین سؤال مشخص جواب داده نمیشود که حتی در همان مقطع، چند تن از روحانیون در این مبارزه با آیت الله کاشانی همراه بوده اند؟ آیا بالا و پائین قضیه همان "اسناد" شماره ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مندرج در کتاب "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت" است؟ (درباره ی این "اسناد" البته حرف بسیار است و ما بجز خود، درباره ی کم و کیف آنها سخن خواهیم گفت) آیا فی المثل آقای خمینی که در آن ایام بیش از پنجاه سال از عمرش میگذشت و از مدرسین سرشناس حوزه ی علمیه ی قم بود (بویژه پس از نوشتن کتاب "کشف الاسرار")، حتی در همان مقطع چه نقش مثبتی در جنبش داشت؟ آقایانی که در همین دو ساله، درباره ی "مبارزات آیت الله خمینی از ۱۵ خرداد ۴۲ تا امروز، هزاران هزار صفحه سیاه کرده اند لطفاً یکبار دو صفحه هم درباره ی مبارزات و نقش مثبت ایشان در زمان ملی کردن صنعت نفت علیه امپریالیسم انگلستان و "طاغوت" بنویسند. (۵) یک نمونه، فقط یک نمونه ارائه دهند. و اگر نقش آیت الله خمینی در تمامی آن ایام مدرسه منفی و مغایر با خواستهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده ها بود چرا چملگی تاریخ نویسان "جمهوری اسلامی" حتی کسانیکه میخواهند بما بقبولانند که با بینظیری بمسائیل تاریخی مینگرند، کم و کیف این بخش از زندگی آیت الله خمینی را حدوداً از چشمهای نامحرم مخفی نگه میدارند؟

۲- چرا همواره پس از شرح مفصل درباره ی مبارزات آیت الله کاشانی تا ۳۰ تیر همینکه به وقایع بعد از ۳۰ تیر ۳۱ تا ۲۸ مرداد ۳۲ میرسند، به بهانه ی "تنگی وقت"، "تفصیل کلام"، "احتیاج به نوشتن چند جلد کتاب"، "درخور امکانات فعلی ما نبودن" (۶) و غیره، متوقف میشوند؟

درباره ی مبارزات آیت الله کاشانی، موضوع جدل ما، ابتدا تا مقطع ۳۰ تیر نیست و

کتابها و مقالات بسیار فراوانی در همین دو سال از عمر رژیم جمهوری اسلامی، بمنظور وارونه جلوه دادن وقایع تاریخی، درباره ی نهضت ملی کردن صنعت نفت نوشته شده است. این کتابها و مقالات، از جمله کتاب "قیام ملت مسلمان ایران، ۳۰ تیر ۱۳۳۱" (۱) که توسط یکی از ۳۶ فرزند آیت الله کاشانی (۲) نوشته شده، همه جا، پس از ذکر مفصل خدمات ارزنده ی آیت الله کاشانی به جنبش، در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ متوقف میشوند.

گویي کسی در مورد خدمات آیت الله کاشانی (و نه روحانیت) تا ۳۰ تیر و بویژه روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تردید داشته و یا کوشیده است که آنها را بی ارزش جلوه دهد (هر چند که به انگیزه های مشخص و ناخالص - شرکت او در این جنبش، بی توجه نیستیم) ما حتی جواب لای چرخ گذاشتن ها و توطئه های بیشمار پنهان و آشکار (و غالباً آشکار و مخرب) آیت الله کاشانی علیه جنبش توده ها بعد از ۳۰ تیر تا ۲۵ مرداد، را هنوز خیانت نمیخواهیم. خیانت آیت الله کاشانی (و روحانیت در مجموع)، بمعنای همه جانبه ی کلمه، از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ یعنی در تعیین کننده ترین و حساس ترین لحظات تاریخ کشورمان و در اوج مبارزات ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی توده ها بدنبال همکاری موثر او (و روحانیت در مجموع) با امپریالیسم امریکا و انگلیس و مزدوران داخلی و خارجی آنها (دربار پهلوی و عوامل آنها، "سیا" و عمال داخلی آن و غیره) صورت گرفت.

روحانیت در مجموع (و آیت الله کاشانی از ۲۵ مرداد، تمام قدرت سازماندهی خود را به کار گرفت، تمام شبکه های تبلیغاتی خود را در سرتاسر کشور براه انداخت و تمام نیروهای قابل بسیج خود را در خدمت کودتاچیان و عمال امپریالیسم امریکا و انگلیس قرار داد تا تاج و تخت محمد رضا شاه را، که احدی در از دست رفتن آن تردیدی نداشت، به بهانه ی "نجات دین و مملکت" به او بازگردانند و در نتیجه، دست مانند دو جنبش تنباکو و مشروطیت، پایه های حاکمیت مجدد استبداد شاه و غارت امپریالیسم را مستحکم کنند.

در رژیم جمهوری اسلامی، حاکمان جدید و پانمبریهای آنها بارها بروی این نکته انگشت گذاشته و بدرستی گفته اند که اکثر رهبران جبهه ی ملی و دکتر مصدق، خواهان سرنگونی رژیم شاه نبودند بلکه میخواستند که شاه سلطنت کند نه حکومت. البته آنها با بیان این نکته، فقط نیمی از حقیقت را میگویند و نیم دیگر آنرا، که در لای عبا و پادر جیب قبا پنهان میکنند اینست که در آن ایام، کل روحانیت، هم با سلطنت کردن شاه موافق بودند و هم با حکومت کردن او. مهمترین آن اینکه: نه تنها روحانیت در مجموع، بلکه حتی یک روحانی (بویژه از میان حاکمان جدید و طرفداران بظاهر گوناگون آنها، که امروز مدعی هستند همواره دشمن رژیم سلطنتی و "طاغوت" بوده اند) را نمیتوانند بما نشان

این هر دو مورد زمانی است که روابط آیت الله کاشانی با جبهه ملی بسیار حسنه بود و هنوز با حوادث بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ماهها فاصله داریم. این موضوع چه چیز را نشان میدهد؟ قبل از هر چیز بی اعتبار بودن این ادعای پسر آیت الله کاشانی را که:

"کلیه افراد ((فدائیان اسلام)) بهیچ حزب و گروهی جز شخص آیت الله کاشانی وابسته نبودند." (۹)

بویژه این امر نشان میدهد که روابط آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام، بر خلاف آنچه طرفداران آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام، امروز ادعا میکنند همواره حسنه نبوده است. در مورد چرایی آن قبلا اشاره کرده ایم و در این مقاله دقیقتر بآن خواهیم پرداخت.

آیت الله کاشانی از سال ۱۳۲۵ فدائیان اسلام را بطرف اهداف خود کشاند و از آن تاریخ تا زمان روی کار آمدن دکتر مصدق، آنها بعنوان اعمال آیت الله کاشانی و کماندوهای او عمل میکردند. ولی از این تاریخ به بعد، و قتیکه دیدند وعده های بعضی از رهبران جبهه ملی (همانهایی که بعد از مصدق بریدند) و آیت الله کاشانی، در مورد استقرار حکومت اسلامی، عملی نشد، با حفظ روابط بسیار احترام آمیز و حتی صمیمانه خود با آیت الله کاشانی (۱۰)، اختلافات و احتمالا پاره ای نافرمانیها آغاز شد. حداقل اینکه بعد از روی کار آمدن دکتر مصدق، فدائیان اسلام، دیگر فقط از یک مرجع (آیت الله کاشانی) دستور نمیگرفتند. چرا؟ زیرا که "شهید نواب صفوی خواستار حکومت اسلامی است" (۱۱) و چون چنین نمیشود، "مرحوم نواب صفوی در بیستم اردیبهشت ۱۳۳۰ ((یک هفته پس از اینکه)) دکتر مصدق کابینه اش را معرفی میکند، اعلام میکند که:

"من مصدق و سایر اعضاء جبهه ملی و آیت الله کاشانی را به محاکمه اخلاقی دعوت میکنم." (۱۱)

مرغ آقای نواب صفوی یک پا دارد:

"خواه ناخواه شهید نواب صفوی خواهان حکومت اسلامی بوده است... رهبران جبهه ملی به شهید نواب وعده میدهند که اگر بر روی کار بیایند حکومت را اسلامی میکنند و از کسانی که این وعده را میدهد خود شخص دکتر مصدق است." (۱۱)

خواهیم دید که علیرغم این خزعبلات، دکتر مصدق نه تنها در جریان تصمیم به ترور رزم-آرا قرار نداشت بلکه در کمیسیون نفت مجلس بود که بابت اعتنائی خبر ترور و کشته شدن رزم آرا را از دکتر کاسمی شنید. و بر خلاف چرندیات فوق، دکتر مصدق هیچگاه کمترین قولی به فدائیان اسلام نداد. بچه آخوندی مانند نواب صفوی (که امروز بعنوان یک قهرمان بزرگ معرفی میشود)، قهرتر از آن بود که یک

اصرار شما در تاکید صرف بر آن، چیزی را تغییر نمیدهد. شما مقطعی از مبارزات آیت الله کاشانی را برجسته میکنید که (علیرغم جای بحث داشتن اصالت انگیزه های این مبارزه)، بآن اعتراض نداریم. تمام جسد ما (که در بهترین حالت یعنی در صورت "بی نظری" هیچگاه در آن درگیر نمیشوید)، از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به بعد و بویژه از ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است.



دیدیم که "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" با ترور کسروی در ۱۳۲۴، بمعنای اعلام موجودیت و تاریخ تاسیس فدائیان اسلام است. هدف اولیه تاسیس گروه، "پریشان کردن مغنیز یارهرامان به اسلام و به مقدسات دینی" و "راحت کردن دنیا از شرارتها"ی افرادی نظیر کسروی بوده است.

اما از سال ۱۳۲۵ که آیت الله کاشانی رهبری سیاسی گروه را بدست گرفت، ترورهای بعدی فدائیان اسلام جنبه سیاسی دارند و دیگر کشتن "دشمنان دین" نظیر کسروی، مورد نظر نیست. عملیات بعدی فدائیان اسلام، پس از یک وقفه چهار ساله، عبارتند از ترور هژیر (۱۳۲۸)، ترور رزم آرا (۱۳۲۹)، سوء قصد به دکتر حسین فاطمی (۱۳۳۰) و تصمیم به ترور دکتر مصدق. (۶) نه "بهای بی بودن هژیر" و نه "غسل تعمید" و "یکبار مسیحی" شدن (۷) دکتر فاطمی، انگیزه های ترور و سوء قصد به آنها نبود، هیچ یک از چهار فرد مذکور در فوق، بهر خلاف کسروی، به "دشمنی با دین" معروفیت نداشتند. مضافا اینکه پس از ترور کسروی، وقتی که فدائیان اسلام رهبری آیت الله کاشانی را پذیرفته و بصورت کماندوهای او درآمدند، ۳۶۰ درجه "تحول فکری" یافتند. محمدمهدی عید خدایی، فارغ دکتر حسین فاطمی، میگوید:

"البته این مطالب ((یعنی غسل تعمید و یکبار مسیحی شدن)) در برخورد فدائیان اسلام با مرحوم دکتر فاطمی مطرح نبود و بطور کلی زندگینامه شخصی افراد مطرح نیست بلکه حرکت آنها در جریان اجتماعی و جریان مبارزاتی مطرح بود." (۸)

خواهیم دید که ترور هژیر در جهت فراست آیت الله کاشانی (در زمان این ترور، آیت الله کاشانی در لبنان تبعید بود) و ترور رزم آرا بدستور او صورت گرفت. ولی آیا فدائیان اسلام، در تصمیم به کشتن دکتر مصدق و سوء قصد به دکتر حسین فاطمی، با نظر آیت الله کاشانی عمل کرده اند؟ در تائید این دو مورد اخیر هیچ مدرک و سندی در دست نیست. بویژه این که توجه کنیم که مصدق در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ به نخست وزیری انتخاب شد، در ۱۲ اردیبهشت کابینه خود را به مجلس معرفی کرد و در ۲۲ اردیبهشت، خبر تصمیم فدائیان اسلام به کشتن مصدق را در مجلس اعلام داشت، و سوء قصد به

و انحراف از مکتب مقدس تشیع است (بند یک از سند شماره یک)
(مراجعه شود به جزوه "علل توطئه‌های مکارانه‌ی ارشاد ملی علیه "نبرد ملت" نخستین نشریه‌ی انقلابی اسلامی ایران، بقلم عبدالله کریاسچیان، ۱۳۵۹، صفحه ۲۳. تاکید از ماست).

(۴) بیژن جزنی در جلد دوم تاریخ سی ساله، مینویسد: "۲۵ مرداد هم مرتجعین از حمله بروجردی را بوحشت انداخت. بروجردی و رهبران روحانی تا آنجا پیش رفتند که برای همدردی با غربت‌شاه ((اشاره به فرار شاه)) دستور دادند در مساجد و تکایا و خانه‌ها مجالس سوگواری برگزار شده و روضه‌ی حضرت مسلم خوانده شود." (صفحه ۱۱۱).

بحث درباره‌ی تلکرامهای آیت‌الله بروجردی به شاه‌به سبید زاهدی را بفرصت دیگری واگذار میکنیم. و در اینجا فقط توجه خواننده را به نکته‌ای که در شماره ۴۴ "رهایی" در سلسله مقالات "سیر مشروعه‌طلبی در ایران" بآن اشاره کردیم، مجدداً جلب میکنیم: بر اساس اکثر بیوگرافی‌های آیت‌الله خمینی و بسیاری از نوشته‌های دیگر طرفداران جمهوری اسلامی، آیت‌الله بروجردی در کلیه امور بویژه در امور سیاسی همواره با آیت‌الله خمینی مشورت میکرد و جز با صلاحدید وی تصمیمی نمیگرفت. برای اطلاعات بیشتر در مورد اخیر همچنین مراجعه کنید به کتاب "جایگاه مبارزات روحانیون ایران"، از صفحه ۱۰۹ ببعد.

(۵) آیت‌الله خمینی، دو سال پیش، حسین هیکل را در نوفل‌لوشاتو برای یک مصاحبه‌ی دو ساعته بحضور پذیرفت. در این مصاحبه آیت‌الله خمینی گفت: "... در همان وقت نامه‌ای به کاشانی نوشتم که نسخه‌ای از آنرا هنوز در اختیار دارم. ... و از او خواستم که جنبه‌ی دینی را بر جنبه‌ی سیاسی محدود آن رجحان دهد ولی او برعکس عمل کرد و سرانجام کار به آنجا کشید که کار سیاسی پذیرفت و بعنوان رئیس مجلس شورای ملی انتخاب شد. من از ایشان خواستم که به دین بپردازد نه اینکه گرد سیاست بگردد. (مجله‌ی سپید و سیاه، ۲۵ خرداد ۱۳۵۸).

(۶) نطق دکتر مصدق در جلسه‌ی ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ در مجلس شورای ملی، مراجعه کنید به "نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره‌ی شانزدهم"، جلد دوم، دفتر اول، انتشارات مصدق، صفحات ۱۲-۱۳.

و نیز مراجعه کنید به سخنان نواب صفوی در ۱۳۳۲/۶/۴ (چند روز پس از کودتای ۲۸ مرداد)، در جایی که فاش میکند: مصدق "در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم در گوشه‌ی خانه متحمن بود." (جزوه‌ی پژوهشی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، احمد خلیل الله مقدم، صفحه ۵۷).

داشته باشد تا چه رسد که قول استقرا را حکومت اسلامی را به او بدهد. خواهیم دید (بر اساس گفته‌های نواب صفوی) وقتی که در سال ۳۴، سبید آزموده نواب صفوی را با دکتر مصدق مواجه میدهد، مصدق او را به قیافه نمیشناخت و هرگز ندیده بود. پس چطور از کسانی که این وعده را ((استقرار حکومت اسلامی را به نواب)) میدهد خود شخص دکتر مصدق است؟...

بهر حال، از داستانهای موهوم درباره‌ی "وعده‌های" خود شخص دکتر مصدق و پیاران صدیق و خوشنام او که بگذریم، وعده‌های آیت‌الله کاشانی و بعضی از رهبران فرصت-طلب جبهه‌ی ملی به فدائیان اسلام البته دروغ نیست. و این وعده‌ها نیز بیشتر به وعده‌های سر خرمن میمانند. اختلافات آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام فقط به وعده‌های مربوط به استقرار حکومت اسلامی نبود بلکه ریشه‌های عمیق تری داشت. برای نشان دادن ریشه‌ی این اختلافات، باز ناچاریم به آیت‌الله کاشانی و به گذشته‌ی او برگردیم.

ادامه دارد

توضیحات

(۱) به قلم دکتر سید محمود کاشانی، تیر ماه ۱۳۵۹، چاپ خوشه.

(۲) مراجعه کنید به سندی از آرشیو وزارت امور خارجه‌ی انگلستان درباره‌ی آیت‌الله کاشانی، در کتاب "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت"، یکوش گروهی از هوا داران انقلاب اسلامی ایران در اروپا، نشر قم، خیابان ارم، ۱۳۵۸، صفحات ۸۴-۸۳. توضیحا: اضافه کنیم که دکتر سید محمود کاشانی در کتاب مذکور در فوق خود، همین سند را (در صفحات ۱۷۴-۱۷۳) نقل میکند ولی در صفحه ۱۷۴، عبارت "آیت‌الله از زنان خود سی و شش فرزند داشت" از قلم می‌افتد.

(۳) عبدالله کریاسچیان، سردبیر و مدیر "نبرد ملت" (ارگان فدائیان اسلام)، در قبیل از ۲۸ مرداد و امروز در توجیه همکاری خود و فدائیان اسلام با رژیم شاه چنین مینویسد: "این یک حقیقتی است که شاه ۳۰ سال قبل، شاه دوران (انقلاب سفید) و پس از آن نبود که اگر بود پیشوای مبارز روحانی شادروان آیت‌الله کاشانی وجود او را در مملکت بخاطر (موقعیت خطیر) ضروری ندانسته و چنان دست خطی را به او مرقوم نمیفرمود (سند ۲). حتی از شادروان آیت‌الله کاشانی که رهبر روحانی تندرو بود که بگذریم، در آن زمان حتی

یک مرجع تقلید وجود نداشت که علیه او

قیام کند و با او بفدیت برخیزد. و برای

یک مسلمان شیعه انجام عملی که مرجع

تقلید با آن موافق نباشد در حکم کفر

گرامی باد خاطره دلاوریهای زحمتکشان تبریز

۲۹ بهمن ۱۳۵۶

تبریز قهرمان بپاخاست، شعله‌گونه‌های طپنده از هر سو را در مشت کرد و انبان خشم زیر خاکستر را یکباره شکوفاند. پرچمدار توده‌ها شد برابر سرکوب و استبداد آریا مهری و فریادی بر حنجره نشاند که پژواکش بر خروش زحمتکشان بالنده شد:

"حقیمزدن گچمروخ دنیا اگر ویران اول!"

۲۹ بهمن ۱۳۵۶

تبریز هر محله‌اش "امیر خیز" شد و از هر "امیر خیز" ستارخانه‌ی نه، که هزاران ستارخان سر بر آورد و میدان شهر "در خشم خلق بیدار شد".

بانکها، موسسات دولتی، مراکز حزب‌رستاخیز، ارگان رژیم سرمایه‌داری شاه آماج خشم زحمتکشان شد و بدین گونه رهنمودی نوین و انقلابی برای همیشه بر سر لوحه‌ی دفتر مبارزات انقلابی زحمتکشان ایران نقش بست.

مبارزاتی که ستاره‌ی قیام ۲۲ بهمن ۵۷ بر تارکش چنان شکوهمند درخشید که نام بهمن در یاد زحمتکشان تبریز و ایران هرگز فرو نخواهد خفت.

۲۹ بهمن ۱۳۵۹

سه سال پس از خیزش تبریز قهرمان، رژیم سرکوبگر، اینبار با قبای اسلامی، همچنان ریشه برجا دارد. غاصبین انقلاب طی دو سال پاسداری سرمایه، تا که ثابت کنند که برآستی چیزی از اسلاف خویش کم ندارند، تبریز قهرمان را با خون دلوران زحمتکش بارها پر شقایق کرده‌اند و "زخم کهنه"ی ستارها را بر پای نیشتر زده‌اند.

۲۹ بهمن ۱۳۵۹

چه بر شکوه بیاد میآورد خاطره‌ی دلاوریهای زحمتکشان تبریز را در بهمن ۵۷، بهمن ۵۶... انقلاب مشروطیت. و چه عظیم میآموزند این حماسه‌ها که برای به هرز رفتن توان انقلابی توده‌ها، برای رهایی از قید توهم و دچار نیامدن به توهمی دیگر جز این راهی نیست که هر گام مبارزه به اهرمی برای بسیج و تشکیل صف مستقل کارگری تبدیل شود. برای افشای ماهیت ارتجاعی پاسداران نوین سرمایه و دامن زدن به مبارزه‌ای گسترده برای تحقق آرمانهای زحمتکشان. زحمتکشان آذربایجان بدون شک در آینده‌وتا و قتیکه سرتاسر ایران "امیر خیز" شود این خروششان از طنین نخواهد نشست:

"حقیمزدن گچمروخ دنیا اگر ویران اول!"

پیام ماه بهمن: نبود قابه آخر

۱

رزمندگان، انشعاب و مسائل انقلاب ایران

“کمونیستها” گاهی اوقات به مردم دروغ میگویند!!

البته این اشتباه را میتوان توجیه کرد: در مقابل وجود جریانهای استالینی ناب، در مقابل “رهبریت” هایی که خود را “امام” و هواداران را “امت” و در واقع خود را چوپان و هواداران را گوسفند تلقی میکردند (و میکنند)، در مقابل وجود دهها شیوع نقض دموکراسی تشکیلاتی و مبارزات غیر اصولی، و در مقابل وجود جریانهایی که اینکشان مظهر آیندهای اختناق آمیز و مرکوبگرانه است، ما با جریانی روبرو بودیم که (ظاهراً) چنین گرایشهایی نداشت و تا آنجا که ما اطلاع داشتیم به اقدامات غیردموکراتیک درون تشکیلاتی مبادرت نمیزد و حتی پانسم نمیشد که هواداران در رابطه با مسائل تشویریک مورد اتهام یا هواداران سایر جریانهای کمونیستی ارتباط داشته باشند و به مطالعه بپردازند، جریانی که میگفت اگر به سوسیالیستی بودن انقلاب ایران اعتقاد بیارود ابایی از آن ندارد که آنرا بر در دیوار شهر بنویسد، که ترسوسیالیست امپریالیسم را مورد سؤال قرار میداد، که بارها و بارها به انتقاد از خود میپرداخت که وحدت ایدئولوژیک را مبنای وحدت تشکیلاتی قرار میداد و در راه وحدت اولی میکوشید. البته همواره زمزمههایی بکوش میرسید که: در رزمندگان جریانهای فکری مختلفی وجود دارند، از طرفداران نظریات “بیکار” گرفته تا “سهند” و طرفداران انقلاب سوسیالیستی و “تروتسکیست” و غیره. منتهی امید این بود که “سلامت تشکیلاتی” رزمندگان بستر مناسبی باشد برای برخورد تشویریک این جریانها با یکدیگر و برآمد نظراتی متکامل تر، پیشرفت کل جریان رزمندگان و در نتیجه برداشته شدن گامی به پیش در کل جنبش کمونیستی.

هنگامیکه رزمندگان مواضع خویش را در قبال جنگ اعلام داشت و با حفظ برخی گرایشهای چپ خویش به موضع راست گرایش پیدا کردند و جناح چپ طرفداران راست تر “دفاع از میهن” را تشکیل داد، باعث تعجب شد اما نه به اندازهی هنگامیکه کم سالگاه، بی اینکه در واقعیت جاری جنگ و طبقات و قدرتهای سیاسی

در نظر داشتیم نقطه نظرات “سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر” را پیرامون مهمترین مسائل انقلاب ایران مورد بررسی قرار دهیم که از واقعیه “انشعاب” و به عبارت دیگر “اخراج” عدهای از رزمندگان مطلع شدیم. پس در این مقدمه، بی مقدمه از همین جا شروع میکنیم.

ما همواره بر ضرورت وجود روابط دموکراتیک درون جریانهای کمونیستی تاکید کرده ایم. همواره اصل مرکزیت خشک و از بالا به پایین، سلسله مراتب و تبعیت بی چون و چرای “پائین” از “بالا” را رد کرده ایم، همواره کوشیده ایم خود نیز این دموکراسی را رعایت کنیم، همواره در مورد بیماری دامنگیر بخش اعظم جنبش کمونیستی هشدار داده و نمونههایی از آنرا ذکر کرده ایم. از سوی دیگر بعضی مشاهدهای حرقه ها و کورسوها بی از وجود دموکراتیسم در یک یا چند جریان کمونیستی نه فقط خشنود شده ایم بلکه سعی در تقویت آن داشته و کوشیده ایم سایر جریانها را به آموزش گرفتن از آن تشویق کنیم. و نمونهی مورد اخیر در نظر ما، رزمندگان بود. ما علیرغم تمامی اختلافات تشویریک و بینشی خود با این جریان، آنرا “جریانی سالم” ارزیابی کردیم که نه فقط ابایی نداشت از اینکه بوجود اختلاف نظر در درون تشکیلات خود اعتراف کند، بلکه ظاهراً توده های هوادار خود را در ساختن اندیشهی سازمان و سمنگیریهای اساسی آن شرکت میداد. پس چه شده است؟ “انشعاب” یا “اخراج” اخیر گواه بر چیست؟ البته نه اینکه هر انشعاب یا اخراجی دال بر انحراف و اشتباه باشد، چرا که در موارد مشخصی میتواند هم ضروری باشد و هم اجتناب ناپذیر، اما این “انشعاب” یا این “اخراج” آنهم با این کیفیت و در این سازمان از چه حکایت میکند؟

از اشتباه ما در این ارزیابی مان راجع به “سلامت” آن، و یا از بروز یک بیماری و عارض شدن آن بر “سلامت” رزمندگان؟ پاسخ روشن است: از سوء کردن بیماری و بنابراین از اشتباه ما.

"پیوسته ظاهر گردیدن اپورتونیسم و تجدید نظرطلبی در مقاطع حساس و مملو از تضادی همچون جنگ، ابتدا به معنی فقدان ریشه دار بودن آن در گذشته نمیباشد، بعکس نشانه‌ی بارز وجود زمینه‌ی قبلی و شرایطی است که در یک مشی اپورتونیستی خود را فشرده کرده و آشکار می‌نماید."

بنابراین میتوان پذیرفت که "اپورتونیسم" بیماری مزمن کل رفقای رزمندگان بوده، زمینه و ریشه‌ی قبلی داشته است. اما مهم اینست که بفهمیم آیا این بیماری با اخراج هفت تن (فقط هفت تن؟) از "عناصر اپورتونیست" راست ریشه‌کن شده یا نه؟ اگر گمان "اپورتونیست‌های چپ" میکوبد که "اپورتونیسم راست" را در درون خویش "و در عرصه‌ی ایدئولوژیک" به انزوا کشانده، در عرصه‌ی

تشکیلاتی از "اساسی ترین مواضع" بکنار نهاده و در سطح جنبش شدت افشا کرده است. اما "اپورتونیست‌های راست" میگویند که هیچ مبارزه‌ی ایدئولوژیک پیرامون مواضع جدید صورت نگرفته، توده‌های هوادار در آن هیچ نقشی نداشته‌اند، آنها هفت نفر که نیستند هیچ، سی درصد از فعالترین اعضا و ارگانها و غیره‌ی سازمان را تشکیل میدهند و البته "اپورتونیست‌های چپ" ادعا میکنند که "اپورتونیست‌های راست" فراکسیون تشکیل داده و دست به "اعمال ضدتشکیلاتی و ضدکمونیستی" زده

و از طریق برخی "اهرمهای تشکیلاتی" سعی در ضربه زدن به سازمان داشته‌اند. و "اپورتونیست‌های راست" هم مدعی خطاهایی مشابه و حتی حادثه‌تر از این در مورد "اپورتونیست‌های چپ" که "کودتا" کرده‌اند هستند. آنان سیاست و توطئه‌چینی مخالفین خود را که "گام به گام" بوده شرح داده‌اند:

- ۱- انتشار یکباره‌ی نظرات خودشان در شماره‌ی ۴۰ به بعد، آنهم به "منحط ترین شیوه"
- ۲- تبدیل شورای سازمانی به "محلی برای تأیید گرفتن در مورد نظرات خودشان و درخواست اخراج و ممانعت از انتشار درونی نظرات و طرد تشکیلاتی" اپورتونیست‌های راست
- ۳- تعلیق "اپورتونیست‌های راست" از موقعیتهای سازمانی و قطع ارتباطات ایشان
- ۴- انتشار برخوردهای تئوریک خود در ارگان بیرونی و در عین حال ممانعت از انتشار نوشته‌های "اپورتونیست‌های راست"
- ۵-

آیا خواننده بیاد کامیابی نمی افتد که در زمان استالین میان راست‌ها و چپ‌ها بر علیه یکدیگر برداشته میشد؟ در واقع چه "اپورتونیست‌های راست" راست بگویند و چه "اپورتونیست‌های چپ"، و چه بالعکس، و چه

به پیش برنده‌ی آن چیزی چپ و راست و جابجا شده باشد، به موضع چپ پرید. رزمندگان با یک پرش ناگهانی به "مواضع انقلابی قبلی" خود بازگشت: کودتای انقلابی؟ روشن بود که این کل جریان رزمندگان

نیست که گذشته‌ی خود را چنین بنیاد حمله گرفته بلکه جریانی از آنست که علیه جریان دیگر قد

برافراشته است. و چه جریانی علیه چه جریان دیگری؟ نه آن مواضع "مارکسیستی-لنینیستی" قبل از جنگ، نه آن مواضع راست روانه در قبال جنگ و جناحی از هیأت حاکمه، و نه این مواضع ایضا "مارکسیستی-لنینیستی" اخیر، هیچکدام تبلور و حاصل برخورد آرای مختلف درون جریان رزمندگان نیستند. بلکه هر یک نماینده‌ی نگرش‌هایی هستند که در زمانی مشخص "قلم" را بدست داشته‌اند. گاهی این توانسته امکانات انتشار، ارتباط و پخش را برپا بد خود در آورد و گاهی آن. و بنا براین و به ادعای هر دو طرف، گاهی این "موضع" بر کل سازمان "سلطه" بوده و گاهی آن. و توده‌های هوادار؟ تکلیف آنها از پیش معلوم است: هواداری. یعنی هر که "سازمان" را در اختیار داشت، هواداران هم موظفند هوایش را داشته باشند!

قبل از آنکه وارد بررسی نظرات تئوریک رزمندگان بشویم، بهتر است ببینیم که رزمندگان ها "درباره‌ی یکدیگر و درباره‌ی واقعه‌ی اخیر چه میگویند."

مدعی رزمندگان اصلی، و یا بقول رزمندگان فرعی، "اپورتونیست‌های چپ" درباره‌ی به قول خودش "اپورتونیست‌های راست" میگوید:

"اپورتونیسم راست که در طی جنگ با تبارز علنی در ارگان توانست مسدود کوتاهی بر سازمان تسلط یابد..." (رزمندگان ۴۹)

یعنی اپورتونیسم راست قبل از جنگ در ارگان سازمان متبازر نشده بود و اگر هم (احتمالا) در سازمان وجود داشته، معینا بر آن مسلط نبوده است. چند سطر بعد از "پیدایش" آن صحبت میشود و این یعنی که قبلا چنین اپورتونیسمی در سازمان وجود نداشت است. اما انشاییون و یا "اپورتونیست‌های راست" در "رزمندگان ویژه‌ی" انشاع (۱۱ بهمن ۵۹) طی چندین صفحه‌ی مفصل میکوشند ثابت کنند که نقطه نظرات ایشان از همان ابتدای تشکیل سازمان وجود داشته و فقط در مدت کوتاهی (تا رزمندگان شماره‌ی ۱۳) تحت تسلط "آناکو اگونومیس" قرار گرفته و از شماره‌ی ۱۳ به بعد دوباره توانسته بتدریج بر سازمان حاکم شود (البته با توجه به وجود و باقیماندن گرایشهای "آناارشیستی و اکونومستی" چپ روانه در آن). از سوی دیگر رزمندگان بزرگ (از لحاظ تشکیلاتی اکثریت) در همان شماره‌ی ۴۹ و البته در موردی دیگر چنین میگوید.

مرا تب سازمانی معتقد است درست همانطور که در جامعه طبقاتی و بخصوص در جامعه سرمایه داری، سلسله مراتب در کارخانه، اداره و در میان روحانیت رایج است، و آن یکی از اینکه "اهرمهای تشکیلاتی" از دستش بدر آمده مینالد. آنها هر دو مدعی "اسلام راستین" اند و اینها هر دو داعیه "م - ل" و "رزمندگان" اصلی را دارند. و ما میخواهیم اینگونه، با همین فواید پرولتاریا را برای انجام انقلاب سوسیالیستی پرورش دهیم؟! انقلابی که بقول مارکس (در هجدهم برومر) هیچ وجه تشابهی با انقلابهای بورژوازی ندارد. کمونیسمی که نتواند فراتر، متعالی تر و مغایر با کاپیتالیسم و هر پدیده دیگری پیش تاریخ بشری اندیشه و عمل کند، چگونه و با کدام صلاحیت میتواند تاریخ را بر آن فایق آید؟

ما در طی این مقالات بهیچوجه قصد نداریم بررسی کنیم که حق با کدامیک از طرفین دعوی است. قصد ما این بوده که نظرات کمال رزمندگان را بررسی و نقد کنیم و باور هم نداریم که نقطه نظرات راست رواندهی موجود در انتشارات رزمندگان از شروع جنگ تا شماره ۴۵، منحصر به همین دوره بوده باشد و یا منحصر به انشعاب کنندگان. پس بررسیمان را با نقد نظرات شوریک "رزمندگان منشعب" آغاز میکنیم.



"رزمندگان ویژه انشعاب" مینویسند:

"خرده بورژوازی حاکم علیرغم آنکه در حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته هژمونی دارد بدلیل تضاد طبقاتی که

با سرمایه انحصاری و امپریالیسم داشته مبارزه اش با امپریالیسم پس از قیام متوقف نگردیده و با وجود افت و خیزهای ادامه داشته است و نیز علیرغم توافقهایی نسبی و جزئی با امپریالیسم، وارد سازش اساسی و قطعی با امپریالیسم نگردیده است." (ص ۱۱)

منطقی که در این استدلال نهفته است نه فقط بی ربط است بلکه بر پیش فرض غلطی بنا شده دایر بر اینکه خرده بورژوازی با سرمایه انحصاری و امپریالیسم تضاد طبقاتی دارد، ابتدا باید ببینیم که:

- ۱- خرده بورژوازی "طبقه" است!
- ۲- سرمایه انحصاری "طبقه" است!
- ۳- امپریالیسم هم "طبقه" است! و اینان با هم تضاد طبقاتی دارند!

ثالثا باید قبول کنیم که خرده بورژوازی که خود در مقوله طبقاتی "بورژوازی" میکند با پدیده های دیگری که آنان نیز جزو جامعه بورژوازی هستند، تضاد طبقاتی دارد! ما

شنیده بودیم که خرده بورژوازی با بورژوازی و بورژوازی با امپریالیسم تضاد دارند!

هر دویشان دروغ بگویند و چه هر دویشان راست (۱)، مسلم اینست که "کمونیست ها" گاهی اوقات به مردم دروغ میگویند! هر دو طرف مدعی رعایت شعارهای هستند که بر سر دژ تشریفه خود آویخته اند و هر طرف دیگری را به نقض آن متهم میکند، و بهر حال مسلم اینست که یک بازی استالینی از چپ و راست جریان داشته است. تازه رفقای رزمندگان سالم ترین بیمار جنبش استالینی ایران هستند و کمتر از خلفای خود تقلید میکنند! خلیفه اول "استالین کبیر" میراث با ارزشی از خود در این مورد بجای گذاشته است. وی مخالفین خود را اعدام میکرد (کیهوسکی، زینوویف، بوخارین، ترور تروتسکی، و...) اما این رفقا فعلا (تاکید میکنیم فعلا) به اخراج یکدیگر از

یکدیگر! قناعت میکنند. استالین نیز هرگز نتوانست مبارزه ی ثنوریک واقعی ای را علیه مخالفان خود به پیش ببرد و همواره به فحاشی، افترا و دروغ و اتهام متوسل شد، اینان نیز به همین شیوه متوسل میشوند. اگر افشاگریهایی که رزمندگان اقلیت در مورد روابط درون تشکیلاتی رزمندگان انجام داده حقیقت داشته باشند، و اگر آنچه که رزمندگان اکثریت به انشعابیون نسبت میدهد راست باشد و بالعکس اگر هر دو راست یا دروغ بگویند، در هر صورت باید اعتراف کرد که: شرم آور است!

انشعاب کنندگان که خود را طرفدار پر و پا قرص دموکراسی درون تشکیلاتی میدانند از لنین نقل قولی آورده اند دایر بر ضرورت امکان بیان نظرات اقلیتهای درون یک جریان، و طبعا "سانترالیست" ها هم میتوانند از "چه باید کرد؟" نقل قول بیاورند دایر بر ضرورت تبعیت بی چون و چرای هواداران از رهبری. آن یکی میتواند از لنین نقل قول بیاورد که خرده بورژوازی مترقی و فدا امپریالیست است، این یکی نقل قولی دایر بر ارتجاعی بودن خرده بورژوازی. آن یکی ده ها نقل قول راجع به غیر عادلانه بودن جنگ و این یکی ده ها نقل قول دیگر دایر بر عادلانه بودنش. آن یکی میتواند به لنین تمسک جوید و وجود جریانهای مختلف در درون یک جریان را سازنده بداند، و این یکی به لنین متوسل شود که باید صفوف پرولتاریا را از وجود اپورتونیست ها تمفیه و پاک سازی کرد.

درست همانطور که جناحهای حاکم کنونی در مبارزه شان با یکدیگر از قرآن آیه ها میآورند. درست همانطور که صفوف اسلام را در همه جا، کارخانه، کارگاه، اداره و مزرعه از منافقین، غیرمکتبی ها و کفار "پاکسازی" میکنند. هر وقت چهها "اهرمهای تشکیلاتی" را در اختیار داشته باشند، نظرات ایشان در کل جریان غالب است و هر وقت "راستها" بتوانند به این اهرم دست یابند توده های هوادار هم براه راست منحرف میشوند. درست همانطور که هر دو جناح حاکم برای بزیو مهمیز کشیدن رسانه های گروهی پرسروکلک یکدیگر میزنند. این یکی به مرکزیت خشک و سلسله

میباشد... بدینصورت... که ما در جریان مبارزه‌ی خرده‌بورژوازی با امپریالیسم و بورژوازی با آن همسو شده و این مبارزه‌ی وی را حمایت و تقویت مینماییم و در عین حال مقاومت آنرا در برابر روند انقلاب و بسط دموکراسی توده‌ای (!!!) افشا و فلسف کرده و به مبارزه با مواضع ضدانقلابی و سیاستها و عملکردهای ارتجاعی آن میپردازیم" (و البته "برصورت مقتضی با آن موثف می‌شویم")

و در قبال بورژوازی هم باید گفت:

"انقلاب ایران در مسیر تداوم خود باید بورژوازی را سرنگون و ماشین دولتی آنرا منهدم نماید.

فی الواقع که نمیتوان گفت این "اپورثونیسیم راست" است، در حقیقت این یک اپورثونیسیم چپ‌اندز قبیح است! رفقا میخواهند مبارزه‌ی انقلابی ضد امپریالیستی بکنند! البته پرولتاریای ایران و متحدینش هنگام انقلاب کردن و درهم شکستن ماشین دولتی باید مراقب باشند که فقط شای و موتور را خراب نکنند و به تاق و رانندگاری نداشته باشند! باید بورژوازی را سرنگون کنند، از کجا؟ از حاکمیتش، حاکمیتی که فعلا همونیک نیست، پس ابتدا باید بکوشند که بورژوازی همونی بدست نیاورد و در این راه باید خرده بورژوازی را حمایت و تقویت کنند و با سر ترتیب خرسورای خرده بورژوازی شوند تا ماشینی را در اختیار بگیرد و همکارها "انقلابیون" بورژوازی را سرنگون ساخته و... آری و احتمالا چندتا صندلی هم در اختیار "انقلابیون" در ماشین دولتی قرار ده‌شد: "... به ائتلاف با خود بکشانیم!"

کار کمونیست‌ها با زماندهی طبقاتی پرولتاریا برای تدارک تصرف قدرت سیاسی و جلب حمایت توده‌های زحمتکش نیست، کمونیست‌ها وظیفه ندارند در پی انجام انقلاب بر ضد نظام موجود باشند، کمونیست‌ها نمیخواهند "دولت" را سرنگون کنند بلکه برآنند تا با "دو" موثف شوند تا "لت" را لت و پیاار کنند! "کمونیست‌ها میکوشند توده‌ها را بر

علیه بورژوازی و امپریالیسم بسیج و شکست کنند". کمونیست‌ها در پی فراهم آوردن شرایط مناسب برای مازماندهی طبقاتی و مستقل پرولتاریا و تدارک انقلاب سوسیالیستی نیستند، آنان دشمن مادرزاد بورژوازی اند، دشمن مادرزاد امپریالیسم‌اند و با هر سر از قبر بدرآورده‌ای، با هر مرتجعی حتی "خان افغان ضد امپریالیست" (استالین)، حتی "خرده بورژوازی" عهد بوقی ایران متحد میشوند تا علیه امپریالیسم و بورژوازی مبارزه کنند تا وابستگی به امپریالیسم قطع شود. چه اهمیتی دارد که کمونیستی، کمونیستی که همه‌ی این "کمونیست"‌ها داعیه‌ی پیروی از او را دارند گفته است:

"ما حق نداریم از هر مبارزه‌ی طبقات

نشینده بودیم که این تضاد "طبقاتی" است. البته این خرده بورژوازی حاکم "در حاکمیت نظام سرمایه‌داری وابسته" (به امپریالیسم) همونی دارد و در عین حال به مبارزه با امپریالیسم ادامه میدهد و بنابراین بر سر فرض وجود "تضاد طبقاتی" میان سرمایه‌داری وابسته با امپریالیسم و امپریالیسم!، نمیتوان امیدوار بود که ادامه‌ی این مبارزه "ضد امپریالیستی" دستاوردهای خوبی داشته باشد و مقداری از زحمات پرولتاریا بکاهد.

ظاهرا این رفقا انقلاب ایران را "ضد امپریالیستی" - دموکراتیک میدانند و به همین جهت هر نیرویی را که مدعی مبارزه با امپریالیسم است "ضد امپریالیست" به مفهوم "انقلابی" ارزیابی میکنند و هنوز هم پس از ماهها بر نقطه نظرات خویش بهنگام در دست داشتن "اثرهای تشکلاتی"، یعنی بر نظراتشان در "رزمندگان شماره ۱۳" مشهور، پستی میفشارند و برآنند که این خرده بورژوازی را "در صورت مقتضی به ائتلاف با خود بکشانند" در مقابل

"بورژوازی ایران که اینک در پشت بورژوازی لبرال و بنی صدر جمع شده و از آن طریق حکومت میکند نماییده و پایگاه امپریالیسم و پاسدار حفظ و تداوم نظام ارتجاعی در ایران میباشد و بدین خاطر در اتحاد با امپریالیسم دشمن اصلی استراتژیک انقلاب ایران محسوب میشود."

این بورژوازی

"از هر طریق در جهت بازسازی همه جانبه نظام پوسیده و ارتجاعی سرمایه‌داری وابسته تلاش میکند"

اما خرده بورژوازی حاکم

"گامهایی بر علیه امپریالیسم و مقابله با مقتضیات سرمایه‌ی انحصاری"

برداشته و بر همین اساس

"طرفیت آن در همراهی با نیروهای انقلابی در جلوگیری از بازگشت اوضاع سابق و احیای سلطه‌ی بورژوازی... در مسوارد متعدد مشهود بوده است" (ص ۱۱ و ۱۲)

در واقع و بزبان همه فهم یعنی بورژوازی در قدرت سیاسی حضور دارد، خرده بورژوازی هم حضور و همونی دارد، آن یکی در حفظ سرمایه‌داری وابسته میکوشد و این یکی هر چند تا بیکرانه اما بر علیه نظام سرمایه‌داری وابسته عمل میکند. آن یکی میکوشد سلطه‌ی امپریالیسم و همونی خود را احیا کند، این یکی در جلوگیری از احیای این سلطه و آن همونی "با نیروهای انقلابی همراهی میکند". بنابراین

"سیاست ما نیز نسبت به خرده بورژوازی حاکم... عبارت از برخورد دوگانه

ارتجاعی علیه امپریالیسم به تنهایی نمی‌تواند. ما از مبارزه طبقات ارتجاعی علیه امپریالیسم حمایت نخواهیم کرد.

ما از قیام طبقات ارتجاعی علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری حمایت نخواهیم کرد.

(لینن، کاریکاتوری از مارکسیسم، انتشارات پروک، ص ۶۱)

در واقع این رفقا برایمان هیچ اهمیتی ندارد که این خرده‌بورژوازی حاکم، چرا علیه

بورژوازی و امپریالیسم مبارزه می‌کنند و پیامدهای این مبارزه "صدیورژواک" است. برای خود این خرده‌بورژوازی و برای طبقه کارگر چه می‌تواند باشد.

چون بورژوازی از "خرده" بورژوازی بزرگتر است، پس همواره مبارزه با بورژوازی اصلی است، چه این بورژوازی در حاکمیت سیاسی حضور داشته باشد و چه نه. بعقیده‌ای این رفقا "عصر" عوض شده است و دیگر رهنمود مانیفست شامل مرور زمان شده که می‌گوید کمونیست‌ها هر بار که بورژوازی علیه فئودالیسم و خرده‌بورژوازی (ارتجاعی) به روش انقلابی مبارزه کند از وی حمایت می‌کنند. این تفسیر مارکس توسط این جریان‌ها به تعدیل بلکسبرگ و عکس می‌شود و جای حرکت از مناسبات تولیدی را "کوچکی و بزرگی" می‌گیرد. بر خلاف این ایتدال از لحاظ مارکسیسم انقلابی، مهالسنفی مهم در این مورد پدید آوردن شرایط مناسبی است که پرولتاریا در آن بتواند متشکل شود، بسیج شود و انقلاب خود را انجام دهد. برای پرولتاریا آنقدر اهمیتی ندارد که کدام جناح در حفظ سرمایه‌داری و استهلاک می‌کوشد و کدام یک ضد امپریالیست است، مهم اینست که کدام مانع در مقابل وی برای کسب قدرت سیاسی قرار دارد، و پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی باید دولت را درهم بشکند، خرد کند و هر نیروی سیاسی موجود در آنرا بزیر کشد و دولت خود را با تکیه به توده‌های زحمتکش بنا کند.

سخن گفتن از حمایت و تقویت یکی از جناح‌های حاکم دولت بورژوازی در مقابل جناح دیگر نه فقط در شان کمونیسم انقلابی نیست، بلکه در شان هیچ انقلابی نیست. می‌خواهید ائتلاف کنید، می‌خواهید ائتلافتان انقلابی و در خدمت منافع پرولتاریا باشد، بسیار خوب پس اول بکشید پرولتاریا را در خودش بصورت طبقه متشکل سازید، و برای اینکار بکوشید بهترین شرایط سیاسی را فراهم آورید، اگر اینکار را کردید، آنوقت خرده‌بورژوازی‌ها و دموکرات و ضد امپریالیست فراوانی خواهید بود که می‌توانید آنها را به پیروی از خود وادارید. اگر این "خرده‌بورژوازی حاکم" ضد امپریالیست است، پس توده‌های عظیم خرده‌بورژوازی فقیر، نیروهایی از قبیل مجاهدین چیستند؟ شما چگونه می‌توانید در

حاکمیت با پرولتاریا ائتلاف نکرده‌ایست و بعبارت دقیق‌تر (در این مورد) در همه شما می‌خنداند، سخن از ائتلاف با طبقات دیگر، آنهم طبقات حاکم، بکنید.

از برخورد دوگانه سخن می‌گویید. اما چگونه می‌توانید در چنین حال هم به حمایت و تقویت خرده‌بورژوازی حاکم بپردازید و هم از آنها بکنید و با روشهای ضد انقلابی به مبارزه بپردازید؟ آیا حمایت و تقویت شما موجب تشویش و تحکیم "هژمونی" وی در درون حاکمیت نخواهد شد؟ و چه تضمینی وجود دارد که تحکیم هژمونی خرده‌بورژوازی حاکم توسط این خرده‌بورژوازی علیه بورژوازی و سرمایه‌داری و ایستادن به امپریالیسم بکار گرفته شود و نه بر علیه انقلاب و بر علیه طبقات و نیروهای انقلابی؟ شما بحال خودتان بورژوازی را تضعیف و خرده‌بورژوازی را تقویت می‌کنید اما در واقع به تحکیم و بازسازی ماشین دولتی حاضر می‌پردازید. هر یک از جناح‌ها که تقویت شوند، دولت بورژوازی، دولت ضد انقلابی - ضد پرولتری - ضد کمونیستی و ضد توده‌ای تحکیم و تقویت شده است. آنگاه، یعنی پس از اینکه حرسواری یکی از جناح‌ها شدید باید خرد بیاورید و با قالی بار کنید. چنان سرگوشمان خواهند کرد، چنان از تمرکز و یگانگی قدرت و یکدستی مذهب دولت و هژمونی ناب و صرف خویش در سرکوب انقلاب و انقلابیون استفاده خواهند کرد و چنان شرایطی را فراهم خواهند آورد که ...

رفقا! شما و بسیاری دیگر از جریان‌های با طلاح چپ ایران که عملاً به حمایت از "خرده" بورژوازی ضد امپریالیست پرداخته‌اند، مارا بساد لاسال می‌اندازید. لاسال، رهبر پرولتاریای آلمان نیمه دوم قرن نوزدهم، بنوعی دیگر اما نه چندان متفاوت، کم‌کم متقاعد شده بود که بیسمارک بخاطر فشار توده‌ها محصور می‌شود سمتگیری‌های سوسیالیستی اتخاذ کند، و آیا مبارزه حقیقتاً ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری، خود یک سمتگیری حقیقتاً سوسیالیستی نیست؟ و لاسال به همین لحاظ ابتدا به زمزمه در مورد حمایت از بیسمارک پرداخت و بعد رسماً با وی به مکاتبه پرداخت و سپس علناً جانب وی را گرفت و به تبلیغ درباره‌ی وی در میان کارگران و در انترناسیونال پرداخت. اما رفقا، قانون ضد سوسیالیستی در زمان بیسمارک به تصویب رسید و هیچکس هم خروید در سرکوب و مبارزه با سوسیالیست‌ها سنگ تمام نگذاشت. البته بودند بسیاری که برای او "همراهی با انقلابیون" قایل می‌شدند و ... و مارکس و انگلس از شرکت در جنبش لاسال خودداری کردند و مارکس صراحتاً لاسال را بخاطر "همراهی با بیسمارک انقلابی"، خائن خواند (ر. ک نامه‌ی مارکس به کوکلمان، ۲۳ فوریه ۱۸۶۵) چرا جای دور برویم، عراق پیش‌روی ماست، و کمونیست

چند پاسخ...

- از رفقاً میخواهیم در طرح سئوالات به نکات زیر توجه کنید:
- ۱- سئوالات خود را یک‌روی کاغذ، یک‌خط در میان و خوانا بنویسید. حتماً یک یا دو حرف الفبا و یا یک اسم بسیار را در زیر نامه‌ی خود بنویسید و کمیته‌ی پاسخ را نیز همراهی بنویسید.
 - ۲- ما به علت محدودیت صفحات رها بی تا در به نقل تمام نوشته‌ها نمی‌توانیم. بدین‌جهت است که در مواردی که سؤالات بطور مشخص جمعیت‌دهی نشده‌اند، ما چارسم به‌خصوص پاسخ دهیم که مفهوم سؤال از پاسخ استنباط شود. این سئالات احیاً را بوجوب استفسار تعدادی از رفقاً شده است. بنابراین ضمن طرح پیشنهاد، این‌طیقات اخبار و اطلاعات خود که در پیشبرد فعالیت سازمانی شما موثرند، سئوالات خود را نیز بطور متن و خلاصه هر موله کنید تا سهیل دسترسی در "چند پاسخ" فراهم گردد. در همین زمینه، خدا کردن و طبقه‌بندی مطالب تحت عنوان "پیشنهادهای"، "سئوالات"، "اخبار و اطلاعات" و غیره در تسریع پاسخ به سئوالات موثر خواهد بود.
 - ۳- بهنگام طرح سؤال و نقل قول، حتماً تیتیر مقاله یا کتاب، شماره‌ی رها بی و شماره‌ی صفحه را بنویسید. نقل قولها را حتماً از شخصی نوشته‌ی شما بر و مشخص کنید.
 - ۴- اگر رفقاً پاسخ نامه‌ی خود را (چه بصورت پاسخ به سئوالات و چه بصورت اشاره به دریافت نامه) یا جها شماره‌ی نشریه (المنه) شماره‌ی خاصی کنیده دارای صفحه‌ی چند پاسخ هستند، مشاهده نکردید، خبر نیست که سئوالات خود را، یا رعایت نکات بالا، مجدداً طرح کنید. زیرا به نامه‌هایی که بکسب فوق را رعایت نکنند، یا معذرت، بشع پاسخ داده نخواهد شد.
 - ۵- برور نیست، رفقاً سئوالات خود را با توجه به نظرات ارائه شده‌ی سازمان و یا برای اطلاع از مواضع سازمان طرح کنید.
 - ۶- بدین‌جهت است که پاسخ برخی از سئوالات ممکنست در مقالات و یا پاسخ بشع سئوالات دیگران آمده باشد.

● رفق ع. الف

پس از بحث در مورد علت سقوط سقفا (یا اشاره و استناداتی بر مقاله‌ی "شش‌سوی" بر نظرات سازمان یکبار - قسمت دوم" در رها بی شماره ۵۲، که در آن این بحث به‌طور کلی‌تری طرح شده است) نتیجه گرفته‌ای که:

"سقوط سقفا و راجع را که انتخاب کرد به‌خوبه به "استقبال کنندگان" خسرده بورژوازی رطلی بداعت، رهبری و ماهیت سقفا خرده‌بورژوازی است و از خصوصیات خرده‌بورژوازی "دنیال‌سروی" است. هیچ روشی نمی‌کند که این خرده‌بورژوازی در کسوت "حرب‌الله" باشد یا "جی". روند سقوط سقفا یکبار

دیگر بی‌ایمانی و بی‌کفایتی خسرده بورژوازی را، در هدایت و رهبری یک جامعه با یک حزب که هیچ، چینی یک سازمان "کوچک" شان داد. دلیل عمده‌ی سقوط سقفا همانطور که اشاره کرده‌ای ماهیت رهبری این سازمان بوده است. مسأله‌ی استقبال نوده‌های خرده‌بورژوا و محصه‌ای که در این مورد ایجاد می‌شود همانطور که تو خود اشاره کرده‌ای در شرایطی عادی است که ماهیت و برنامه‌های رهبری غیر انقلابی باشد، درک صحیح از سوسالسم وجود نداشته باشد و لاجرم به آموزش سوسیالیستی کم بها داده شود. این امر که حتی در مورد استقبال نوده‌های برولینر از سازمان نیز اکثر رهبری همی بود که بود سرنوست کار فرق نمی‌کرد در مورد ظاهر درست‌است ولی اگر این

نوده ها همزمان رافع کلمه پرولتر میبودند (منظور داسر، آگاه پرولتری است و نه حرفا مناس، پرولتری) بطور مسلم به چنین رهبری عجزی امکان ادای کار نمیدادند و ماهیت سازمان را دگرگون میکردند. بهرحال نکات مورد تاکید تو درست هستند و در هر بحث جامع (و نه اشارات شعری) بیامون دلایل قیوط و ارتداد سخفا (اکثریت) باید مسورد توجه قرار گیرند.

● رفیق مهدی سوال کرده است

"آیا سازمان اتحاد بین پرولوازی و خرده پرولوازی در قدرت را طبقاتی میبیند؟ در صورت دادن طبقاتی آیا تضاد کار و سرمایه یعنی تضاد کارگران و سرمایه داری را چگونه استدلال میکند؟ و اگر نه چرا اختلاف بین پرولوازی و خرده پرولوازی در قدرت چنین وحشتناک است؟"

شدت تضاد بین طبقات مختلف یا مشرهای مختلف یک طبقه به دو موضوع اساسا متغایر میگردد که متاسفانه بدلت بدآوریدنی است: انباشته شدن ثروت در کمری فراوانی کرده است. ما در دفتر اندیشی ما نوشته ایم و سیاست خارجی چین این مساله را توضیح داده ایم در اینجا اشاری مختصری بآن می کنیم.

ماهیت تضاد با نوع بروز تضاد دو مؤلفه کاملا متفاوتند. تضاد کار و سرمایه تضاد انباشته شدن (آشنی نا پذیر) است. این ماهیت این تضاد است. با اینهمه محسوسه

بروز این تضاد میتواند تحت شرایط خاص ظاهری خصمات نداشته باشد و یا عطلات آتش زیر

خاکستر باشد. این امر در اثر خیانتیهای رهبری طبقه کارگر (روزیوئیسیم، غلبه ده دند سوسال دموکراسی و غیره) که در انبساط شرایط خاص اجتماعی امکان بروز می باشد در برون کشورهای امپریالیست بحاطر انتقصال با ثوق بود و با در کشورهای بیامون به علت دیالکزی اجزای کمونیست از این پس با آن قطع بهرخواهدهی جدید کمونیستی جهان بینی بدآوردها (و در این رابطه بویژه ماژونیسم و دیگر انواع بویولیسم) ... بوقوع میسوزند. کاد نیز مدت (و نه الزاماتی) سابق دیگر اجتماعی (مانند هجوم خارجی) آنرا در ظاهر تحت انبساط قرار میدهد. آنها که بدخواهر توجه میکنند و مثلا میبینند که جنبش طبقه کارگر در حد وسیع نیست یا نوع مبارزات آن مسالمت جویانه است به انشاء چنین میبنداردند که ماهیت تضاد غیر آنراگونستی است.

ماژو با همین ساده انگاری حکم میزند که تضاد پرولتاریا و پرولوازی (سزعا و از نوع ملین) میتو ندغیر آنراگونستی باشد و نحوه ی بروز

تضاد و ماهیت تضاد را در هم تشخیص میدهد. واقع اینست که تضاد کار و سرمایه، یا پرولتاریا

و سرمایه داران در ماهیت همواره آنراگونستی است. شرایط اجتماعی بر نحوه ی بروز آن تاثیر میگذارد. پرولتاریا گاه عمده در مرحله ی مبارزات اقتصادی است و زمانی این مبارزات بصورت سیاسی در میآید و همگوا فنی یعنی عالیترین شکل مبارزه ی سیاسی در مرحله ی خاصی بصورت نحوه ی بروز عمده ی این تضاد مطرح میشود.

بر عکس، تضادهای درونی طبقه ی حاکم با همدی شدت ظاهری در نحوه ی بروز آنها

در ماهیت غیر آنراگونستی هستند. تضاد جناح بنی صدر و بهشتی میتواند بصورت خفای حادی هم درآید و حتی غیر ممکن نیست که کار را به برخورد های جدی بکشاند ولی این تضاد بطور ماهوی آشنی نا پذیر نیست. تضاد جناحهای مختلف حاکم با هم است و دعوا هم بر سر این است که چگونه بطور فردی یا متفق از منافع سرمایه دفاع کنند.

● رفیق م- کرمانشاهی

به برخی از سئوالهای تو در رابطه با سایر رفقا جواب داده شده است. در اینجا به چند سوال تو اشاره میکنیم.

۱- در مورد جنگ ایران و عراق توضیح زیر برای روشنتر کردن مطالب طرح شده توسط تسوداده میشود. رابطه ی رژیم صدام با امپریالیسم امریکا مانند رابطه ی شاه با امریکاست. شاه زاندارم امریکا بود و به دستور مستقیم امریکا جنگی را شروع یا ختم میکرد. امپریالیسم امریکا اگر ضروری میدید میتوانست شاه را درگیر در جنگی کند که خود وی را با داوطلب آن نبود. در مورد صدام وضع متفاوت است. رژیم صدام وابستگیهای مختلف هم به امپریالیسم جهانی و هم به شوروی داشت. زاندارم هیچکدام نبود (ولی این بدان معنا نیست که بنا بر نظر پاره های از سازمانهای ایرانی رژیم مستغلی بود) وابستگی اقتصادی و سیاسی الرام بمعنای زاندارمی نیست. صدام انگیره و دلایل کافی از نظر خود برای جنگ با ایران

داشت ولی طبیعی است که برای آنکه انگیزه تبدیل به عمل مشخصی شود جواب کار هم بایستی بررعی شود. مثلا مطالعه شود که وضع تسلیحات چه خواهد شد، عکس العمل جهانی چه خواهد بود. میزان کمک رسانی، قدرت خواهد بود و غیره بدین دلیل است که میبینیم صدام با سلطان حسین و ملک خالد متفق میشود. با آنها شورت میکند و از آنها کمک میگیرد. و اگر کمی تصور کند که ملک خالد و سلطان حسین عذر هم میل امریکا به عراق کمک میکنند تضادات غاوریانه را متوجه نشده است. صدام هر قدر هم که دیوانه باشد قبیل از تشدید جنگ از اینکه بدکی کافی دریافت خواهد کرد کسب اطمینان میکند. بدکیهای اسلحه ی شوروی را هم مستقیما با غیر مستقیما از شوروی میتوان تهیه کرد. این امر البته

بیتوان ترباد اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

شرایط بسوی لبنان شلیک میشود گلوله ایست که خلق عرب علیرغم کارشکنیهای این سازمانها

و دول مربوط به آنها شلیک کرده است. صدمه اگر میتوانست جلو همین حرکت مختصر را بیز میگرفت. سازمانهای فلسطینی روزی که این نهادهای وابسته بساط خود را جمع کنند و پی کار خود برونند را جشن خواهند گرفت.

۴- در مورد وضع احزاب در دیکتاتوری پرولتاریا و شکل خاص دموکراسی در جامعهی کمونیستی با همه اهمیت آن هنوز جوانب مختلف آن شکافته نشده است (و یا اگر در جایی مورد بحث دقیق قرار گرفته ما از آن اطلاع نداریم) بهر حال مسأله ایست که در آثار کلاسیک اشاراتی کلی را بآن میتوان یافت که

چون مشروع نیست مورد تعبیرهای مختلف قرار میگردد. ما در حد زمانی نه مطالعهی وسیع و نه جمع بندی شخصی در این مورد داریم و بحث را مفتوح میدانیم ولی به ضرورت رسیدن بآن واقف هستیم.

۵- استدلال تو در مورد مترادف دانستن "دفاع از حق" و "دفاع از موجودیت و از این نظر نتایجی که در رابطه با بورژوازی لیبرال گرفتهای تا درست است. شما که نوشته اید از حق پیروان مذا-

هب مختلف دفاع میکنند یا این بدان معناست که از موجودیت مذاهب مختلف دفاع میکنند؟! حتی دید مذهبی هم چنین ساده انگارانه نیست. هر مذهبی لااقل در بیان، از حق پیروان و نه حقانیت مذاهب دیگر دفاع میکند. قطب زاده که یکی از متفوقترین چهره های رژیم است باید محاکمه و مجازات شود. ما می گوئیم بدلیل خیانتهایی که به جنبش کرده است. دادستان انقلاب میگوید با این دلیل که نظر خود را علیه حزب حاکم بیان داشته است. کدام درست است؟ ما میگوئیم کسی حق ندارد قطب زاده را بدلیل اظهار عقیده اش در مورد حزب جمهوری اسلامی دستگیر کند بلکه باید او را بدلیل کارهایی که کرده است و خیانتهایی که مرتکب شده است دستگیر و محاکمه کنند. آذر کسی فرق ایندو را نفهمد فرق مجازات انقلابی و اختناق را نفهمیده است.

۶- ایراد توبه نوشندی ما در مورد محکوم دانستن حب و نه حجت الاسلام هادی غفاری در ایجاد توهم حول "لیبرالها" نا وارد و اظهارات نادرست است. توده های مردمی که انقلاب کردند "لیبرال" نبودند. چرا نباید تاکنون توده های مردم از "لیبرالها" و فاشیست مسلک ها - از هر دو - ناراضی شده باشند.

مگر این نیست که همین مردم هم آقای بازرگان تجربه کرده اند و هم بهشتی را؟ چه عاملی مهمتر از انحراف چپ، بی برنامه گی و عدم استفاده از موقعیت وجود دارد که مردم ناراضی از حزب جمهوری اسلامی مجدداً بسوی بنی صدر (که چیزی جز بازرگان ارائه میدهد)

هر فایده ای معنی نیست که بنا بر این امریکا و شوروی علیه ایران به عراق "کمک" می رسانند. آنها مستقیم و غیر مستقیم به رژیم ایران هم کمک رسانده اند. منافع آنها در حمایت از رژیم واحد نیست، منفعت در نفس جنگ است.

۲- این امر که "چهار سال طول میکشد که صدور نفت از آبادان شروع شود" نه واقعیت دارد و نه حتی در صورت واقعیت به ضرر کمپانیهای نفتی است. صدور نفت از پالایش نفت جداست. صدور نفت از هم اکنون شروع شده است (هم از ایران و هم از عراق) و میزان آنرا هم پس از خاتمه جنگ میتوان سرعت بالا برد. کمپانیهای نفتی غم پالایش نفت در

آبادان را نمیخورند. ظرفیت پالایش نفت چهار - نیمی بمرا تیبیش از دنیا موجود است. هم اکنون حتی از نیمی از ظرفیت پالایشگاههای امریکا نیز استفاده نمیشود.

اما مهمتر از این کمپانیهای نفتی سود خود را در سطح جهانی مورد توجه دارند و نه از کشورهای خاص. باید دید این ماجراها سودا کلی (جهانی) کمپانیهای نفتی را زیاده کرده است یا نه. تا بحال این سود چند برابر شده است. هم اکنون ذخائر نفتی فراوان نفتی در اختیار کارتلها است که حتی آنها را استخراج نمیکند.

۳- دولت عراق در هیچ جنگی با اسرائیل شرکت نکرد. و همانطور که گفته ایم حتی یک تیر هم بسوی اسرائیل شلیک نکرده است. با اینهمه توضیح زیر ضروری است:

"جبهه آزادیبخش عربی" یک سازمان شبه نظامی عراق است که در ظاهر بیک منظور ولی باطناً بمنظور دیگری تشکیل شده است. بسیاری از جوانان رادیکال عرب - و منجمله عراقی - بدلیل مختلف خواستار شرکت در مبارزات آزادیبخش فلسطین بوده اند. عده ی کشوری از آنان به سازمانهای فلسطینی پیوسته اند. دول مرتجع عربی برای فریب این نیروها سازمانهای خودی تشکیل داده اند که ظاهرآ بمنظور حمایت از فلسطین است (مثل ما عقه ی سوریه و جبهه آزادیبخش عربی عراق) ولی در باطن برای بهره برداری از احساسات مردم فلسطین و جلوگیری از حرکت انقلابی آنهاست (بیاد داشته باشیم که وسیعترین گشتارها را از سازمانهای فلسطینی همین سازمان ما عقه ی سوریه در جریان حمله ی سوریه به لبنان در سال ۷۵ کرد). این سازمانها در واقع امر به صورت میلیشیای حزب حاکم - مانند سپاه پاسداران ایران - درآمده اند ولی هنوز مدعی تشکیل بنابر انگیزه ی "دفاع از فلسطین" هستند.

برای موجه جلوه دادن وجود این سازمانها، گاه حرکات سمبولیک و ظاهراً زنده ای نیز از طرف این نهادها در جنوب لبنان بعمل می آید. اما تخریب، کارشکنی و فریب، کار اساسی این سازمانها بوده است. در کتاب جنگ لبنان به نمونه هایی از این کارشکنی و جلوگیری از اقدامات انقلابی عناصر متعهد اشاره شده است. بنا بر این گلوله ای که تحت این

سرمایه داری جهانی در تنگنا

گرایش نزولی نرخ سود و دورنمای رکود

ی - انور

میگرفت و نه الزاما از طریق افزایش سرمایه ثابت. مقاومت و مبارزه کارگران امکان را نیز از سرمایه داری سلب میکند.

در شماره های پیشین، چندین مقاله در توضیح جنبه های مختلف (انرژی، پولی، تورم...) کنونی نظام سرمایه داری جهانی به نگارش درآمده است. در مقاله کنونی میکوشیم تا بحران دهه ۷۰ را با تکیه بر گرایش نزولی نرخ سود، در چهارچوب مدل مارکسیستی اقتصاد سرمایه داری، مورد بررسی قرار دهیم. طبیعی است که چنین بررسی ای از محدوده عمومی اقتصاد کلان (ماکرو اکونومی) - آنهم در سطح سیستم جهانی سرمایه داری - نمیتواند خارج شود و در نتیجه نیز پی آمدهای آن، بیش از این که بصورت مشخص در موقعیتهای معینی ملموس باشد، بصورت گرایشهای عمومی سیستم جهانی سرمایه داری خود را به نمایش میگذارند.

بحران اقتصادی دهه ۷۰

سرعت سرمایه گذاری - که با نرخ سالانه سرمایه گذاری سنجیده میشود - تا حدود بسیار زیادی بیانگر درجهی شکوفایی و یا درجهی رکود و تابسانانی سیستم سرمایه داریست. بالا رفتن این نرخ و بدنبال آن ازدیاد حجم سرمایه گذاری (بشرط ثابت ماندن سایر عوامل) نیاز به نیروی کار را افزایش میدهد و در نتیجه بیکاری کاهش می یابد. بر عکس تقلیل حجم سرمایه گذاری (کاهش نرخ سرمایه گذاری)، عموما بیانگر رکود است که با بیکاری روزافزون و پاشیدن آمدن شدید قدرت خرید اکثریت جامعه همراه است. که این خود به کاهش سطح تقاضا می انجامد. کاهش سطح تقاضا منجر به عدم جذب کالاها توسط بازار میگردد که این بنوبه ای خود بمتابیه عامی تشدید کننده رکود عمل میکند. از این جهت که موسسات سرمایه داری را از گسترش سرمایه گذاری باز میدارد. در بحران شدید سال ۱۹۲۹-۱۹۳۲، نیروی کار شاغل در کشورهای صنعتی اروپا و آمریکا، از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲، ۲۵ درصد تنزل نمود.

در دهه ۱۹۸۰-۱۹۷۰، نرخ سالانه سرمایه گذاری در کشورهای سرمایه داری اروپا

انتخاب ریگان در آمریکا و قدرت یابی نیروهای محافظه کار در اروپا از نظر اقتصادی پیام مشخصی دارد و آن اینست که راهها و تدابیر معمول دهه های اخیر جوامع سرمایه داری که تا اندازه ای زیادی بر پایه ی نظریات کینز قرار داشت عدم کارایی خود را در مقابله با مشکلات جهان سرمایه داری نشان داده اند. بدین معنی که عدم رضایت از وضع موجود موجب تقویت نهایت راست طیف سرمایه داری شده است و نه الزاما امید به آنکه نهایت راست تدابیر بهتری را در چنته دارد. وضع موجود با یستی عوض میشد و تنها بدیل اجتماعی موجود نهایت راست بود.

در زیر ما دلایل شکست تدابیر معمول را بررسی میکنیم و نشان میدهم که اشکال اساسی در تدابیر نیست، که در ماهیت سرمایه داری است. در این بررسی به مسائلی گرایش نزولی نرخ سود تاکید اساسی میشود. با آنکه ما به محدودیت ها و روشهای مقابله با آن در جهان سرمایه داری در متن مقاله اشاره میکنیم معذرا تذکر این نکته را ضروری میبینیم که حد و مرز این گرایش در

جنبش کمونیستی جهان مورد جدل است و نظریات مختلفی پیرامون آن ارائه میشود. این نظر که اولین بار توسط مارکس فورموله شد در قرن اخیر از جانب عده ای از کمونیستها قسردری (فانتالیستی) تلقی میشود و از این لحاظ مورد انتقاد است که به نقش مبارزات طبقاتی در سقوط سرمایه داری تاکید اساسی نمیکند و تکیه را بر مکانیسم اقتصادی سرمایه داری و ایرادات ماهوی آن میگذارند. ما در این زمینه یعنی تشخیص این حد و مرز هنوز خود را صاحب نظر نمیدانیم و اظهار نظر قطعی را مشروط به احاطه ای کافی به تمام نقطه نظرها می باشد. میدانیم، معذرا بنظر میرسد که از آنجا که مبارزات طبقاتی از رشد نسبت آلی سرمایه میکاهد (با بالا بردن قدر مطلق سرمایه متعیر) و نیز میزان نسبت ارزش اضافی به سرمایه متعیر (بازآوری کار) را کاهش میدهد، بنابراین از هر دو طریق در نزول نرخ سود موثر واقع میشود و بنابراین در فورمول مارکس عملا مورد بی اعتنائی قرار نگرفته است. این نکته را نیز اضافه کنیم که اگر ترس از مبارزات کارگران نبود بالا رفتن نسبت آلی سرمایه از طریق کاهش سرمایه متعیر صورت

امریکا (با احتساب سرمایه‌گذاری خارجی آنها) بطور روشن و غیرقابل انکاری سقوط نموده است .

از سال ۱۹۷۳، آهنگ سرمایه‌گذاری، نسبت به ۲۵ سال گذشته، رو به کاهش پیوسته است . در دوران رکود ۱۹۷۴-۱۹۷۵، نرخ بالایی سرمایه‌گذاری شدیداً تنزل نمود و در سال بعد رشد نسبی بسیار خفیفی از خود نشان داد . این روند به روشنی در منحنی‌های رسم شده نمایان است . سرمایه‌داران و مشاغل بین اقتصادی ایشان همواره نگرانی خود را این روند نزولی بیان داشته‌اند . نشریه بیزنس ویک (BUSINESS WEEK) از سخت‌گویان سرمایه‌داری آمریکا در گزارشی تحت عنوان "اقتصادی با سرمایه‌گذاری کند"، در اکتبر ۱۹۷۷ مینویسد:

"بیش از دو سال است که اقتصاد از رکود بیرون آمده و هنوز سرمایه‌داری آمریکا به سرمایه‌گذاری جدید در کارخانه‌ها و تجهیزات - آنطور که در دوران‌های پس از رکود در گذشته عمل نموده بود - نپرداخته است . حال اینکه برای بالا نگه داشتن سطح فعالیت اقتصادی و پیاپی نگرانی بیکاری چنین امری ضروری است

در صورتیکه آهنگ سرمایه‌گذاری در آینده نزدیک شدت بیابد، تورم و رکودی که خیلیها از آن می‌ترسند بسیار محتمل خواهد بود . ولی واقعیت دردآور این است که آهنگ سرمایه‌گذاری در آمریکا هنوز کندتر از سال ۱۹۷۴ بوده و رشد سرمایه‌گذاری کندتر از تمامی دوران‌های بهبود از رکود پس از جنگ میباشد . امروزه دیگر هیچ شکی درباره‌ی اینکه مخارج سرمایه‌ای نه فقط حلقه‌ی ضعیف اقتصاد آمریکا بلکه حلقه‌ی ضعیف کل اقتصاد جهانی را تشکیل میدهد، وجود ندارد . پس از تقریباً سه سال پیش - بینیه‌ای خوشبینانه‌ی اقتصاددانان و مسئولین دولتی، هیچ یک از کشورهای عمده‌ی صنعتی نتوانسته است سطح بالای سرمایه‌گذاری را حفظ نماید و نتیجتاً اقتصاد جهانی فقط بطور نسبی از رکود سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۴ خارج شده است ."

طول سال ۱۹۷۷ نیز نرخ سرمایه‌گذاری تغییر محسوسی نکرد . نشریه بیزنس ویک، در تیر ۱۹۷۸، در مقاله‌ای یکبار دیگر خطری آتی چنین وضعی را گوشزد نمود (مقاله : سال ۱۹۷۹ مالی بی‌دور نما برای مخارج سرمایه‌ای) .

اما کندی سرعت سرمایه‌گذاری در دهه‌ی خود حاصل یکی دیگر از مشخصات مهم نسبت به حاصله به مقدار سرمایه‌ی مولدان محاسبه گردد . تنزل نرخ سود به دو طریق بر آهنگ سرمایه‌گذاری تاثیر می‌گذارد . اولاً از آنجایی که نرخ مالی برای گسترش سرمایه‌گذاری در هر

دوره را سود حاصله در دوره‌ی قبل تشکیل میدهد، محدود شدن این منابع - بدنبال نزول نرخ سود - بر سرمایه‌گذاری جدید ترمز می‌زند . این عمده‌ترین تاثیر منفی است که نزول نرخ سود بر گسترش سرمایه‌گذاری می‌گذارد . ثانیاً، پائین بودن نرخ سود، بسیاری از سرمایه‌داران را از سرمایه‌گذاری جدید - لااقل برای مدتی - منصرف میکند . زیرا نباید فراموش نمود که مهمترین محرک سرمایه‌داران برای گسترش فعالیت اقتصادی و سرمایه‌گذاری جدید، همان سود است . در شرایطی که دورنمای روشن برای سود دهی موجود نباشد، محرک فوق‌الذکر ضعیف شده و به مانعی بر گسترش سرمایه‌گذاری تبدیل میشود .

دست‌یابی به ارقام و اطلاعات قابل اطمینان مربوط به نرخ سود چندان آسان نیست و این عمدتاً باین علت است که برخی نرخ سود را با احتساب مالیات و برخی بدون احتساب آن تعریف میکنند و همچنین در مورد تعریف فنی سرمایه‌گذاری نیز همیشه اتففاق نظر وجود ندارد . اما نکته‌ی جالب اینک - تمامی محاسبات مختلف نرخ سود مربوط به دوران بعد از جنگ دوم، تنزل محسوسی را از بعد از سالهای ۶۰ نسبت به گذشته نشان میدهد . در خصوص از سال ۱۹۶۵ منحنی‌های مذکور گرایش نزولی محسوس‌تری را نمایش میدهند . بعنوان مثال، طبق محاسبات اخیر موسسه‌ی استاندیارد اندپور، که از معتبرترین موسسات مطالعات امور اقتصادی در آمریکا است، نرخ سود متوسط در آمریکا از ۱۴ درصد در اواسط دهه‌ی ۶۰ به ۹ درصد در اواسط دهه‌ی ۷۰ تنزل نموده است . در اروپا کاهش نرخ سود از این نیز شدیدتر بوده و همچنین کاهش نرخ سرمایه‌گذاری نیز شدت بیشتری داشته است . بر مبنای آمار نشریه بیزنس ویک، در سال ۱۹۷۷ کشورهای سوئد، دانمارک، ایتالیا، فرانسه، بلژیک و کانادا گرفتار "مشکلات سودآوری" بوده‌اند . همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم، این گرایش نزولی از چشمان محافل سرمایه‌داری دور نمانده است . ریچارد جونز، رئیس هیئات مدیره‌ی جنرال الکتریک در مصاحبه‌ای با نشریه فوق‌الذکر میگوید:

"در تنزلی اساسی و طولانی در نرخ سود سرمایه واقع شده است . نرخ سود کنونی محرکی برای سرمایه‌گذاری نیست ."

و مایکل بلومنتال، وزیر خزانه‌داری کارتر، در سخنرانی‌ای در ماه مه ۱۹۷۸ بروشنی بیان میکند که:

"آهنگ سرمایه‌گذاری کند گشته است . باین دلیل ساده که از سودآوری سرما - به‌کاسته شده است . بعد از کسب مالیات نرخ سود از حدود ۸ درصد در اواسط سالهای ۶۰ به حدود ۳ درصد در سالهای کنونی تنزل نموده است"

اما تنزل نرخ سود فقط باعث کندی آهنگ سرمایه‌گذاری و نتیجتاً رشد بیکاری نگشته، بلکه

دلایلی نیروی کار خریداری شده در بازار میباشد. یعنی برابر ارزشی است که برای بازسازی این نیروی کار (با توجه به شرایط اجتماعی حاکم) لازم است. حال اینکه همین نیروی کار در جریان تولید، ارزشی بیش از آنچه که برای خریدش پرداخت شده، تولید مینماید. کل ارزش تولید شده توسط نیروی کار را با $S+V$ نشان میدهیم که در آن (S) سرمایه (متغیر) معادل ارزش پرداختی برای خرید نیروی کار و معادل ارزش اضافی تولید شده توسط این نیروی کار میباشد. بنابراین سود متوسط برابر است با $\frac{S}{V+C}$ و یا $\frac{S}{V}$ میباشد.

اما این فقط سود متوسط اجتماعی است و S و V مقادیر متوسط در سطح کل جامعه هستند. هر سرمایه دار میکوشد تا سود خود را حداقل در سطح متوسط یا در صورت امکان بالاتر از آن نگاه دارد. برای اینکار گذشته از تشدید استثمار کارگران، بکار بستن تکنولوژی پیشرفته و ماشین آلات پیشرفته تر تولید ضروری است. در واقع عموماً از این طریق است که میتوان حجم تولید را نسبت به نیروی کار مصرف شده (تعداد کارگران شاغل) بطور قابل ملاحظه ای بالا برد، که این خود بمعنای پاشن آوردن خرج تولید نسبت به خرج تولید اجتماعی است. با تنزل هزینه تولید سود کم شده از متوسط سود اجتماعی بیشتر میشود. بدین ترتیب هر سرمایه دار که بخواهد ادامهی حیات سودآور خود را تضمین کند مجبور به افزایش سرمایه ای ثابت خود، از طریق کسب تکنولوژی پیشرفته و ماشین آلات، میباشد. طبیعی است که چنین افزایشی بنوبه ای خود افزایش کل سرمایه ای ثابت اجتماعی را بدنبال میآورد و باعث افزایش نسبت آلی سرمایه $(\frac{S}{V})$ در سطح کل جامعه میگردد، اما صعود $(\frac{S}{V})$

در فرمول سود متوسط، تنزل این سود را بدنبال میآورد. بنابراین کوششی که هر سرمایه دار برای بالا بردن سود موسسه ای خود میکند (یعنی بالا بردن سرمایه ای ثابت) در سطح کل جامعه به صورت تنزل سود متوسط بروز مینماید، که این بنوبه ای خود، در طول زمان، به عاملی جهت پاشن آوردن سود هر یک از موسسات تبدیل میگردد. دینا میک نرخ سود متوسط اجتماعی در جهت عکس دینا میک سود هر یک از اجزاء سرمایه از جامعه حرکت میکند.

البته باید توجه داشت که با بالا رفتن ترکیب آلی سرمایه (ازداید سرمایه ای ثابت C) باآوری کار نیز بالا رفته و در نتیجه مقدار متوسط ارزش اضافه تولید شده (S) نسبت به مقدار متوسط سرمایه ای متغیر (V) افزایش پیدا میکند. همانطور که از فرمول سود متوسط بر میآید، ازدیاد نسبت $(\frac{S}{V})$ فوق —

الذکر به رشد این سود کمک کرده و از این طریق موجب جبران بخشی از تنزل آن میگردد، یعنی آن بخش از یکروز کار که صرف باز خرید نیروی کار مصرفی در آن روز نمیکرد تنزل کرده و در نتیجه بخشی که مولد ارزش اضافی است، طولانی تر میشود. اما چنین روندی

سویات تورم چندهای سالهای ۷۰ را نیز فراهم کرده است. در واقع یکی از راههای مقابله با سرمایه داران در برابر تنزل نرخ سود، ازدیاد قیمتتها است. روزنامه نیویورک تا — مز "آئین روز" را چنین خلاصه میکند:

"آئین صنعتی روز بدین قرار است: هر زمان که میتوانید قیمتتها را بالا ببرید. سرمایه داران برای ازدیاد سود، در بالا بردن قیمتتها شتاب مینمایند... و با توجه به سطح بالای بیکاری، بیش بینی مینمایند که آهنگ رشد دستمزدها کندتر از آهنگ رشد قیمتتها خواهد بود."

بدین ترتیب، با توجه به آنچه که گفته شد، بررسی اوضاع اقتصادی دهی ۷۰ لزوماً باید علل تنزل نرخ سود را توضیح دهد. در عین حال نباید از نظر دور داشت که این اولین بار نیست که در طول تاریخ سرمایه داری، تنزل نرخ سود تنزل سرمایه گذاری و بحران را بدنبال آورده است. در ۱۵۰ سال اخیر بحرانهای متعددی — با شدت و ضعف — متفاوت — جهان سرمایه داری را در خود فرو برده است. "رکود بزرگ" سالهای ۱۹۳۰ شناخته شده ترین و تا به امروز شدیدترین بحرانی است که سرمایه داری بخود دیده است. اما قبل از ۱۹۳۰ نیز دوره ای رکود با همگی فحایع و بدیختتها پیش برای اکثریت جامعه گریبانگیر سرمایه داری شده است. یکی از فحیعت ترین نمونه ها، رکود سال ۱۸۷۰ در آمریکا است. مورخین، تا قبل از سال ۱۹۳۰ بحران ۱۸۷۰ را "رکود بزرگ" نام گذاری کرده بودند. بود تسلسل دوره های "شکوفایی — آریخ سرمایه داری، در آخر هر دوران رکود و نمایان شدن اولین آثار شکوفایی اقتصاددانان و ایدئولوگهای بورژوازی بشارت یافتن راه حل نهایی برای پیش گیری از رکود آینده را میدهند. اما تکیه بر واقعیتهای تاریخی، و آخرین نمونه های آن بحران اخیر، برای اثبات بوجی ادعاهای سخنگویان سرمایه داری کافی نیست. باید به تئوری و تحلیلی که میتوانند علل گرایش نزولی نرخ سود را، علیرغم دخالتهای دولت در امور اقتصادی از طریق سیاستهای مداخله ای نوع کینز، توضیح دهد، پرداخت. بخش بعدی مروجی است بر این تئوری.

گرایش نزولی نرخ سود

در نظام سرمایه داری، علت اساسی گرایش نزولی نرخ متوسط سود، گرایش معسودی کیمب آلی سرمایه است. ترکیب آلی سرمایه، نسبت متوسط سرمایه ای ثابت C (ماشین آلات و مواد اولیه ای لازم برای تولید) به سرمایه ای متغیر V (دستمزد کارگران و یا بطور کلی مخارج نیروی کار) نقشی کلیدی در تعیین نرخ سود متوسط دارد. میدانیم که دستمزد کارگران — مخارج نیروی کار — معادل ارزش مبا

نمی‌تواند بطور مداوم ادامه باید و مرحله‌ای اشباع می‌رسد. در این مرحله، بهمان نسبت که از طول زمان کار کاسته می‌گردد، کاهش بیشتر آن دشوارتر می‌گردد، بطوریکه برای کاستن چند دقیقه‌ای آن باید آنچنان حجم سرمایه‌ی ثابت را افزایش داد و آهنگ تولید را تسریع کرد که مخارج سنگین آن و همچنین مقاومت کارگران اضافه سود را خنثی می‌کند. عبارت دیگر اگر چه کسب تکنولوژی پیشرفته با بالا بردن بار آوری کار به کاستن طول زمان کار لازم برای نیروی کار میانجامد، اما، اولاً این زمان کار به قدر نمی‌رسد و دوماً بهمان نسبت که این زمان کمتر است، مخارج چند دقیقه کاستن آن نیز بیشتر است. این مطلب موجب می‌شود که رشد بارآوری کار نتواند نهایتاً جلودار گرا-یش نزولی نرخ سود گردد. و دیر یا زود رشد نسبت آلی سرمایه $(\frac{C}{V})$ ، از رشد بارآوری $(\frac{P}{V})$ پیشی گرفته، و گرایش نزولی نرخ سود محسوس می‌گردد.

طبیعی است اگر گرایش نزولی نرخ سود تا حد نهایی ادامه باید، یعنی فرضاً سود متوسط اجتماعی بطرف صفر میل کند، امکان آنباشت ارزش اضافی منفی شده و اساس نظام سرمایه‌داری از مکانیزم‌های دفاعی خاصی برای مقابله با چنین گرایشی استفاده می‌کند. یعنی زمانیکه نرخ سود از حد معینی پائین‌تر رود، نظام سرمایه‌داری عکس العمل نشان می‌دهد؛ با این هدف که بر نزول نرخ سود مهمیز زند و شرایط اوج مجدد نرخ سود متوسط را مهیا کند. برای تحقق چنین شرایطی لازم است که نسبت آلی سرمایه شدیداً کاهش یابد، یا بزیان دیگری سرمایه‌ی ثابت اجتماعی شدیداً کاهش یابد. دورانی‌های رکود اقتصادی، نقششان در نظام سرمایه‌داری جلوگیری از رشد مطلق و بنا براین کم کردن عملی و نابودی بخش وسیعی از سرمایه‌ی ثابت اجتماعی و در واقع تحقق پیش‌شرطها نیست که با بالا بردن نرخ سود، رونق دوباره‌ای بدهد. ای نظام بحران زده، ببار آورد. در بحرانهای رکودی ورشکستگی تعداد زیادی از شرکتها و موسسات سرمایه‌داری و جذب آنها توسط رقبای قویتر، که خود بمنزله‌ی نوعی تصفیه‌ی سیستم از عناصر ضعیف‌تر سرمایه‌داری است، باعث نابودی حجم قابل توجهی از سرمایه‌های ثابت می‌گردد. اینجا منظور نابودی فیزیکی سرمایه‌ها نیست، بلکه کم ارزش شدن مایملک موسسات ورشکسته است که خود را در تنزل فاحش قیمت فروش آنها به موسسات قویتر سرمایه‌داری بیان می‌کند. بدین ترتیب زمینه‌ی ازدیاد نرخ سود برای این موسسات قویتر، که از بحران جان سالم بدر می‌یابند، فراهم می‌شود. بعنوان مثال در بحران سال ۱۹۲۹-۱۹۳۲، در جریان ورشکسته شدن شرکت‌های سرمایه‌داری، سرمایه‌ی ثابت حدود یک سوم تنزل نمود.

از جانب دیگر بحران رکودی و ورشکستگی موسسات سرمایه‌داری موجب ازدیاد شدید بیکاری و در نتیجه پائین آمدن قیمت نیروی کار می‌گردد. علاوه بر این، شدت بیکاری نسبت کار-

فرمایان را در فشار بیشتر بر کارگران جهت تسریع آهنگ تولید و تشدید استثمار بسیار می‌گذارد. همه‌ی اینها شرایط سودآوری سرمایه را بهبود بخشیده و موجبات رشد دوباره‌ی نرخ سود را فراهم می‌آورد.

بحرانهای رکودی، علیرغم اینکه برای اکثریت جامعه فقر و بیکاری وحشتناک بسیار می‌آورد، از ضروریات ماهوی، و از نتایج غیر قابل اجتناب دینا میک نظام سرمایه‌داریست. بعد از هر دوره رکود، دوران رونق و پس از هر دوره رونق، دوران رکودی نهفته است. حیات سیستم بدون تداوم تناوب فوق امکان پذیر نیست. این مساله آنقدر روشن است و تجربه شده که حتی اقتصاددانان طرفدار سرمایه‌داری نیز آنرا نفی نمی‌کنند. البته ایشان گناه این تناوبها را به گردن ایده‌آل نبودن شرایط رقابت آزاد جهان سرمایه‌داری می‌اندازند. بنظر ایشان در شرایط ایده‌آل

رقابت آزاد، در شرایطی که همه‌ی خریداران و فروشندگان از تمامی قیمت‌ها کاملاً مطلع بوده و قیمت‌ها فقط تابع عرضه و تقاضا باشند نقطه‌ی تعادل ایستایی برای کلیت نظام وجود دارد. یعنی دورانی‌های تناوب را می‌توان از بین برد و اقتصاد را در نقطه‌ی تعادل ساکن نمود. اما از آنجا که رقابت کاملاً و مطلقاً آزاد نیست و شرایط ایده‌آل فراهم نیست، چنین تناوب‌هایی اجتناب‌ناپذیر هستند. (جدیدترین انواع این مهملات در سالهای اخیر تحت عنوان "تئوریهای تعادل" EQUILIBRIUM THEORIES ظهور نموده‌اند.)

دورنمای آینده

اکنون باید به امکاناتی که سرمایه‌داری برای خروج از بحران کنونی دارد اشاره کنیم. روشهایی که در دهه‌ی ۷۰ برای جلوگیری از تنزل نرخ سود در پیش گرفته شده است، اکثریاً از نابود کردن سرمایه ثابت و ایجاد شرایطی که ورشکستگی گسترده را ایجاد نماید، حذر کرده‌اند. در مقابل، این روشها منجر به ظهور تورم و رکود همزمان (STAG-FLATION) و مزمن گشته که دامگیر تمامی جوامع سرمایه‌داریست، و اقدامات دولتها در کنترل این پدیده، تاکنون بی نتیجه مانده است. سئوالی که امروزه مطرح میباشد اینست که آیا سرمایه‌داری اینبار میتواند از تشدید بحران تا حد ورشکستگی گسترده جلوگیری کند، و با اعمال سیاستهایی از نوع کینز گرایی خود را برهاند؟ آیا نظریات کینز اینبار به تخفیف بحران کمک جدی خواهند نمود و یا اینکه کارآیی خود را از دست داده‌اند؟ بر اساس نظریه‌ی کینز، بطور خلاصه، در دورانهای رکود سرمایه‌گذاری و ازدیاد بیکاری، دخالت در امور اقتصادی از طریق افزایش راج دولتی انجام میگیرد که این اولاً باعث جذب بخشی از نیروی کار و جلوگیری از طغیانهای حاصل از بیکاری و فقر می‌گردد و ثانیاً با ازدیاد قدرت خرید، ولو بطور موقت، و بالا

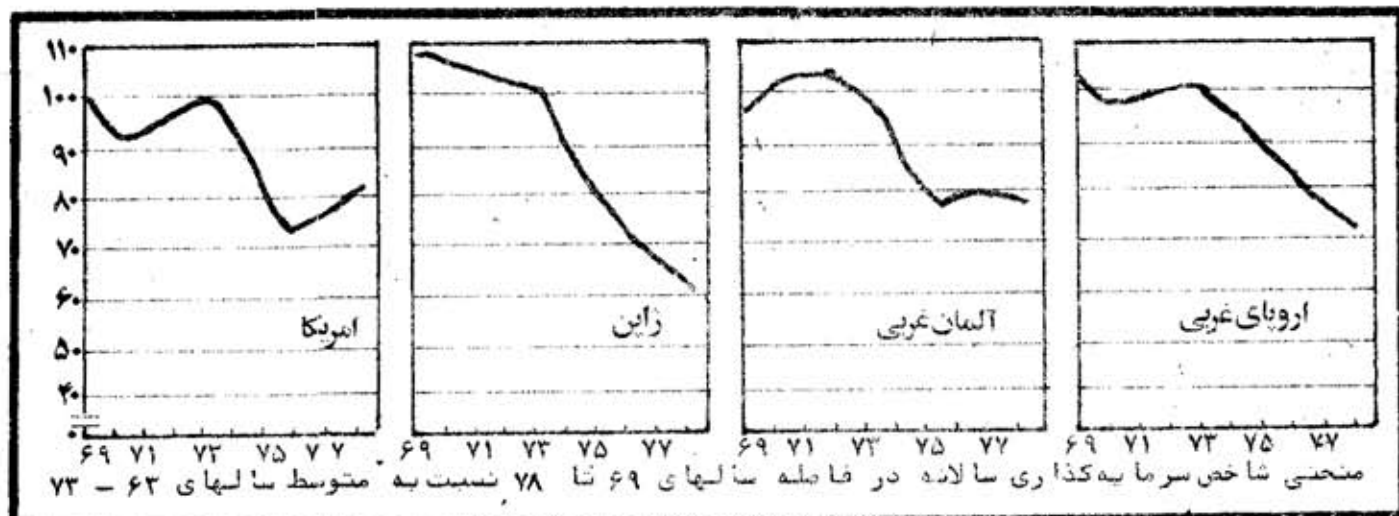
انگلیس در اینباره چنین اظهار نظر میکند:

"ما فکر میکردیم که با کاهش مالیات و افزایش مخارج دولتی میتوان از رکود خارج شد و بیکاری فزاینده را محدود نمود. اما، امروز با کمال صراحت اعلام مینمایم که این تفکر از بین رفته است. در گذشته نیز، این سیاست از طریق تزریق مقدار بیشتری نورم در اقتصاد به نتیجه میرسد، تورمی که در قدم بعدی، بیکاری بیشتری را به دنبال داشت. ... دنیای راحتی که شما قول دوام همیشگی را داده بودید، دنیایی که در آن با یک صریحی قلمم صدر اعظم کار برای همگان تا میسر میشد، گذشته است."

نقل قول فوق ناامیدی سرمایه داری را از راه حل های کینزی بیان میکند. اگر چه این راه حلها احتمال وقوع بحران شکننده و سریعی از نسوع سالهای ۲۹-۳۲ را کم میکند، اما همانطور که گفته شد ریشه بحران را از بین نمیرد. بنا براین در سالهای آینده نیز شاهد فرو رفتن مداوم اقتصاد سرمایه داری در رکود خواهیم بود. سرمایه گذاری همچنان درجا خواهد زد، بیکاری و تورم تشدید خواهند شد و به موازات آن نیز

بردن سطح تقاضا در جامعه، امکان مقاومت بخش وسیعتری از مؤسسات سرمایه داری را در مقابل بحران بیشتر نموده و از ورشکستگی آنها جلوگیری میکند. البته کینزگرایان واقع بین ادعا نمیکند که اعمال چنین دخالتهایی تناوب دورانیهای رکود و شکوفایی اقتصاد سرمایه داری را از بین میبرد، بلکه مدعیند که این سیاستها بحران را تخفیف میدهد و نتایجی را برای جامعه تا آن حد تحمل پذیر مینماید که موقعیت انفجاری (همانند سالهای ۲۹-۳۰) ایجاد نگردد، و همچنین معتقدند که کسر بودجه ناشی از مخارج دولتی دوران رکود را میتوان در مرحله بعدی، دوران شکوفایی، از طریق کم کردن بودجه جبران نمود.

اما در بحران کنونی سیاستهایی از نسوع فوق نتوانستند نتایج مطلوب را به بار آورند و کمکی به خروج از بحران نمایند. اولاً تا مبنی افزایش مخارج دولتی - افزایش بودجه - از طریق فروش قرضه و همچنین از طریق ازدیاد حجم پول در گردش (چاپ اسکناس) انجام نمیکرد که این خود معادل انتقال بخشی از ارزش اضافی تولید شده در جامعه به خزانه دولتی است. نتیجه طبیعی اینکس حجم ارزش اضافی کمتری برای سرمایه گذاری بخش خصوصی باقی خواهد ماند و سرعت سرمایه گذاری



از قدرت خرید زحمتگشان کاسته خواهد شد. اما این روند برای مدت زیادی نمیتواند ادامه یابد و به احتمال قوی در آینده نزدیک تورم جهنده و بی اعتدای اقتصادی آنچنان عرصه را بر سرمایه داران تنگ خواهد کرد که برای بسیاری از ایشان راهی جز خروج از گردونه تولید باز نخواهد ماند. بخشی از اقتصاددانان سرمایه داری (و در رأس آنها میلتون فریدمن و همچنین مشاورین اقتصادی ریکان) امروزه بی پرده از فوائد رکود - بعنوان جراحی لازم برای نجات بیمار - صحبت میکنند و وقوع نجات برای نظام امری لازم و مثبت می شمارند. مساله

۲۷ در صفحه

کندتر خواهد شد. نکته دیگر اینکه اعمال این سیاستها منجر به تداوم شرح بالا یعنی از تورم گشته است. در واقع با رشد مخارج دولتی تقاضای مصرفی جامعه بالا میسرود، و عکس العمل کارفرمایان در مقابل چنین رشدی، بالا بردن قیمت کالاها است. در دهه اخیر، نتایج تورمی از دیاد مخارج دولتی آنچنان شد - بد و محسوس بوده است که سیاستمداران بیش از پیش از دیاد بودجه برهیز میکنند. بنظر میرسد که سیاستهای کینزی، کسسه در سالهای ۱۹۵۰-۱۹۶۰ موفقیت نسبی در تخفیف بحرانها داشت، امروز دیگر معجزه ای نمیکند. جیمز کلاهان، نخست وزیر سابق

مرکز بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

هشدار گروهی از

نویسندگان، حقوقدانان، دانشگاهیان و روزنامه نگاران

اخیرا اعلامیه‌ای به امضاء تعدادی از نویسندگان، روزنامه نگاران، حقوقدانان و دانشگاهیان منتشر شده است که بازتاب گسترده‌ای داشته است. حتی گفته میشود که آیت الله خمینی در ملاقات با گروههای مختلف در روز دوشنبه ۲۷ بهمن که در آن وی سؤال کرد "یا حالا مثل سابق است؟" (جمهوری اسلامی سه شنبه ۲۸ بهمن) نویسندگان اعلامیه‌ی فوق را مخاطب قرار داده و این با توجه به انعکاس وسیع آن در مطبوعات و رسانه‌های خارجی چندان دور از ذهن نیست.

بهر جهت از آنجائیکه ما همواره بر ضرورت مبارزه‌ی دموکراتیک سخن گفته و خود نیز عمل کرده‌ایم از آنجا که در گذشته متوجه بوده‌ایم (و اکنون نیز هستیم) که این مبارزه باید با مواضع قاطع رادیکال و جب صورت پذیرد و بی‌چوجه جای سازش با حاکمیت بافشی نگذارد! و از آنجا که مواضع طرح شده در این اعلامیه را در این راستا مثبت و مترقی ارزیابی میکنیم به اشتغال آن اقدام میکنیم. به اعتقاد ما نکته‌ی بخصوص قابل ذکر در این اعلامیه (سویزه در قرابتی که نیروهای مختلف به یکی از جناحین حاکم دلبسته‌اند و دست‌اندرکار ایجاد توهمی جدید یکی در مورد ضد امپریالیست بودن خود بورژوازی و دیگری در مورد آزادیتوان بودن بورژوازی - برای توده‌های مردم هستند) اینست که هر دو جناح حاکم را مسئول سلب آزادیهای دموکراتیک از مردم و انحراف آنها از مبارزه‌ی ضد امپریالیستی دانسته و به افشای آنها پرداخته است.

هم میبینی!

با حرکت انقلابی مردم مواجه شده‌اند در اتحادی با مبارک دست در دست یکدیگر نهاده در نقش چوبلای جرخ، هر روز به نهادهای "شرابست" حساس که خود آفریده‌اند و معمولاً از طریق مسیح چماق داران و مزدخواران - توده‌ها را از ادامه‌ی حرکت انقلابی باز داشته‌اند. طبعی این مدت عملکرد جناحین حاکمیت آشکارا پسند گونه‌ای بوده که پنداری، جز اینکه سر را در جنبش انقلابی مردم بگیرد و بیشتر در دستاوردهای آنها به قهر یا از طریق فریب باز ستاند و فلسفهای برای خود تمییز ساخته است. بر سر بردن خطوط املی خودکامی هیا، نهادیم کاریها و تجاوزات مکرری که در این کارنامه‌ی در ساله بر حقوق انسانیت و اجتماعی مردم ما رفته است متکمل نیست:

۱) قبحه شدن حاکمیت در دستهای نهادهای که اصولاً منکر توانایی‌های توده‌ها در حاکمیت بر خویش است و در آنان به چشم مشت صغیر و

دو سالی از پیروزی جنبش انقلابی ایران بر رژیم استبداد وابسته گذشته است. این دو سال مینوانست برای خلقهای ما در جهت سازندگی انقلابی فرصت بسیار گرانبهائی باشد که طی آن نه تنها هدفهای بنیادین مبارزات ضد استبدادی و ضد امپریالیستی خلقهای ایران تحقق یابد بل زمینه‌ای مساعد برای بسیج همه‌ی نیروهای انقلابی بمنظور پایه‌گذاری جامعه‌ای آزاد و مستقل فراهم آید. اما متأسفانه چنین نشد. جناحین حاکمیت موجود در طی این دو سال - در همان ل که هر یک از آنها به نیت مطلق کسودن طلب دار و دسته‌ی خویش در مبارزه‌ای مستدل بر فرق جناح مقابل کوبیده - هر گاه کند

محور میگرد. بدینسان حق حاکمیت مردم که خواست اساسی جنبش بوده یکسر بر باد رفته است.

(۲) با اعمال شدن حق انقلابی مردم ایران در تشکیل مجلس موسسان و تبدیل شدن این مجلس به مجلس نمایندگان جناح حاکم.

(۳) تبدیل شدن مجلس شورای ملی به مجلسی خصوصی با انواع مداخلات غیر قانونی در جریان انتخابات و طرد کاندیداهای "غیر خودی" به انواع و اقسام بهانه‌ها.

(۴) سرکشی آزادیهای فردی و اجتماعی و در مرتبهی نخست محو کامل آزادی بیان و قلم و تحمات.

(۵) تعطیل احزاب و جمعیت‌ها و سازمان‌های سیاسی مخالف و اشغال مساعدهی مراکز آنها.

(۶) تعطیل مطبوعات آزاد و قبضه کردن موسسات مطبوعاتی و دخالت‌های حاکمه تا حد عزل و نصب‌های تحریریه و مسئولان آنها.

(۷) حمله به شوراها و کارگری و کارمندی و جلوگیری قهرآمیز از شکل‌های آن‌ها و برقراری محدود اختناق در محیط‌های کار.

(۸) امعان امنیت قضایی و ایجاد هرج و مرج و بیعدالتی‌های گوناگون استفسار فوهای قضائیه مستقل و معیشتی بر حاکمیت مردم.

(۹) از بین بردن امنیت شغلی از راه قرون وسطایی تفتیش عقاید و تعطیل عدالتی دهها هزار نفر از دانشگاهیان، معلمان، کارگران و کارمندان مبارز.

(۱۰) سلب حقوق انسانی و اجتماعی زنان و تشدید استثمار آنان.

(۱۱) سرکشی و جنبش‌های مبارزات بر حق خلقهای ایران و بویژه خلق کرد که قتل عام "قارنا" و "ایندرقات" تنها دو نمونه‌های افشاء شده آن است.

(۱۲) انباشتن زندانیهای آریا مهری از مبارزان و آزاداندیشان و اعمال شکنجه در مورد آنها.

(۱۳) تعطیل دانشگاه‌های سراسر کشور و تخریب پایه‌های آموزش عالی و عداوت و عناد آشکار با دانش و فرهنگ و هنر.

(۱۴) ناتوانی در حل معضلات سیاسی خارجی و کشانده شدن به جنگ تحمیلی که حاصل آن تا بدینجا، اشغال بخش مهمی از خاک مسلمانان، دست رفتن صنایع اساسی و پالایشگاه‌ها، مسان، وارد آمدن چندین ده میلیارد تومان ریسسان مالی، بی‌خانمان شدن حدود دو میلیون تن از هموطنان بی‌گناه و به خون غلطی شدن هزاران تن از جوانان وطن است.

(۱۵) پیگیری سیاست انحصار طلبی تا حد مانع از شرکت مردم و نیروهای مترقی در دفاع از خود در برابر تجاوز خارجی.

(۱۶) سلب حقیقی اعتراض و بازخواست توده‌های مردم از حاکمان ناتوان بی‌کفایت به بهانه‌ی شرایط جنگی.

(۱۷) بهره‌برداری از مسالهی کروگانها در جهت قریب‌توده‌ها و منحرف کردن مبارزات آنها. برگرداندن افکار عموم به جهان بر ضد انقلاب ایران و لوذ کردن مبارزه‌ی

ضد امپریالیستی مردم.

(۱۸) ورشکستگی کامل اقتصادی و کاهش ارزش پول کشور. باثین آوردن قدرت خرید مردم از یک سو و گوناگون آشکار به تشدید گرانسی و ایجاد بازار سیاه از طریق سیاستهای غلط اقتصادی.

(۱۹) ناتوانی فزاینده در ارائه برنامه‌های حداقلی برای تجدید ساختار بنیادی جامعه، تامین کار و مسکن و دیگر نیازهای اساسی مردم.

(۲۰) گسترش میلیونی خیل سیکاران.

(۲۱) تشدید رکود فعالیتهای کشاورزی و دامداری به سبب برداشتن برنامه‌های درست در مورد زمین و بلاشکلی کشاورزان، که نتیجه‌ی آن جز افزایش واردات کشاورزی و وابسته‌تر شدن کشور نیست.

اینها و دهها نمونه‌ی دیگر شمه‌هایی از مآلشی است که میهن ما در این دو ساله‌ی حکومت حاکمان جدید بدان دچار شده است. در چنین شرایطی نه فقط آزادی و استقلال که از هدفهای بنیادین جنبش انقلابی ایران بود به دست نیامده است بل بی‌حامله باید گفت که ادامه‌ی این اوضاع ناپسند ممکن است کشور را به جایی برسد که تمامیت ارضی آن نیز از سوی دشمنان خارجی تهدید در معرض خطر قرار گیرد و سرانجام شاهد مصالحه‌ی بیگانگان بر سر خانه‌ی خود شویم.

ما نویسندگان، حقوقدانان، دانشگاهیان و روزنامه‌نگاران، امضاءکنندگان این هشدار، با الهام از آگاهی روزافزون توده‌ها، ضمن اعتراض به سیاستهای خائنانه حاکمان و تجاوزات مکرر حاکمیت فعلی به حقوق و آزادیهای مردم، در نهایت شکرانی هموطنان را از خطرات عمیقی که در کمین میهن و سرنوشت انقلاب ما نشسته است آگاه میکنیم و از همه‌ی مردم ایران، همه‌ی نیروهای منهد و مترقی و آزادخواه می‌خواهیم که با متشکل کردن نیروهای خود و وحدت عمل در جهت رسیدن به هدفهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی جنبش انقلابی ایران به مسئولیت تاریخی خویش عمل کنند و میهن و انقلاب را از سقوط مرگبار در ورطه‌ی سیاهی که زیر پایمان دهان گشوده است نجات بخشند. و رطه‌ی که ارتجاع با همدستی عمال امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا و همکاری دارودسته‌های بی‌که ستام دفاع از سوسیالیسم ولی به منظور بدنام و خدشه‌دار کردن مبارزات سرخ سوسیالیستی در واقع صورت عمال چشم و گوش بسته‌ی یک قدرت خارجی عمل میکنند ما را شنایان بسوی آن میراند. و رطه‌ی که پایان آن جز نداشتی و تجزیه‌ی این وطن نیست.

از امضاءکنندگان به ترتیب حروف الفبا (فریدون آدمیت، عبدالحمید ابوالحمید، عنایت‌الله احسانی، هادی اسماعیل زاده، کیشی اعتماد، علی اکبر اکبری، ناصر پاکدامن، باقر پرهام، سزرگ پورجعفر، نسیم خاکسار، مهدی خانساری، شهرانی، عبدالحمید روح بخشان، کامیاب روستا، فریبرز رئیس‌دانا، غلامحسین

بازهم...

و چه بنا نمود و کیفیت شرکت کمونیستها در این انقلابهای سیاسی است که اعتماد بخش بزرگی از توده‌های مردم را متوجهی آنها خواهد کرد. صرف‌سازماندهی و اراده‌ی برنامه، هر چند درست و بجا، کافی نیست. در حرکت واقعی اجتماعی است که توده‌های مردم مشی عملی و نه صرفاً برنامه‌ی اراده‌ی ششیده‌ای از جانب نیروهای سیاسی را ارزیابی خواهند کرد. و بالاخره کلامی نیز در مورد تفکیک دفاع از حق و دفاع از موجودیت اضافه کنیم. ما باین مسأله در صفحه‌ی چند پاسخ پرداخته‌ایم. در اینجا تاکید میکنیم که بدون تشخیص این مسأله سردرگمی عارض خواهد شد. در همانجا مثال آورده‌ایم که دفاع از حق بی‌شروان مذاهب مختلف در انجام فرائض مذهبی خود به منزله‌ی دفاع از موجودیت آن مذاهب نیست. کمونیستها نظر خود را در مورد مذهب با تبلیغ و ترویج و روشنگری مطرح میکنند و نه با خراب کردن وسوزاندن مساجد شیوه احسان‌الله خان. بیاد داریم که هنگامیکه حکمت‌جسو و خاوری زکا درهای حزب توده توسط شاه دستگیر شدند و حکمت‌جو ریز شکنجه سپید شد، ما به شدیدترین وجهی رژیم شاه را محکوم کردیم. این امر با نظر بسیار نامساعد و مخالف ما با حزب توده منافات نداشت. در همان زمان سازمانهای ما ثوئیست کوشیدند اس افشاده‌ام ما را دفاع از حزب توده تلقی کنند. امری که البته با هزار تن سریشم نیز سازش پذیر نیست. نظیر همین برخورد را امروز متأسفانه مشاهده میکنیم که هر سازمان در کمال کوته بینگی مدافع آزاد شدن زندانی سیاسی سازمان خود یا نزدیکان خود است و حال آنکه هر انسانی هر نوع تفتیش عقاید و هر نوع حس و تبعید بر مبای عقیده‌ی سیاسی را محکوم و مطهرود میداند. اگر ما خواهان محکومیت عوامل رژیم شاه مخلوع هستیم این امر نه بخاطر عقیده‌ی این عوامل بلکه بخاطر جنایاتی است که مرتکب شده‌اند و گرنه باید بساط تفتیش عقاید را براه اندازیم و هر بینوایی را که در درون مثلا طرفدار شاه است مثله کنیم. حال آنکه ما طرفداران شاه را بخاطر جنایاتی که کرده‌اند، و نه دلپستگیشان به شخص تشخیص آریا مهر معدوم محکوم میکنیم و معتقدیم برای این جنایات باید مجازات شوند. بهمن سباق توضیح داده‌ایم که شخصی مثل قصب‌زاده را به لحاظ خیانت‌هایی که کرده‌است محکوم میدانیم و نه به شیوه‌ی حزب جمهوری اسلامی بخاطر اختلافات او با این حزب و عقاید شخصی اش. متأسفانه این مسایل که برای یک فسرود پیشرفته از نظر شعور سیاسی جز بدیهیات است سهوا و عمدا بقدری مورد بی‌دقتی قرار گرفته است که تا سق‌آور است. تا سق‌ایمان است که باید در این عمر برای گمانیکه مدعی هستند. دست‌انداختن به تفتیش عقاید سواست. باید از افعال است و یا افعال از حق و دفاع از حق است.

و تا سق‌آور تر اینکه کمتر کسی است که بخود این مسایل را تشخیص ندهد ولی مخالفت با آنها نه بخاطر فقدان شعور بلکه بخاطر بدآموزی و گمراهی‌هایی است که تروریسم استالینیستی بخاطر توجیه خود میکند و میکوشد که انضامیت را بعهده توجش برد: هر که با ما نیست بر ماست، دشمن ماست. و خون همسایه دشمنان ما نیز البته حلال است. بدین ترتیب هر سازمان، گروه یا فرقه فقط برای خود حق حیات قایل است. شمشیر قاتل از بیروان شاه، جمهوری اسلامی، روبرو نیستیم، تروتسکیسم شروع کرده و بالاخره به اندرون به جناحهای مختلف درون کمیته‌ی مرکزی میرسد. آموزگار کمپرولتاریا "نسخه‌ی اصل این مشی را ارائه داده است چگونه میتوان از او مرخصی تخطی کرد.

اما خوب یا بد، اگر نه علم و هوشیاری، پس مبارزه‌ی واقعی اجتماعی این بدآموزیها را تصحیح خواهد کرد. بدآموزان مجبور خواهند بود که یا بهوش آیند و یا بکناری برتاب شوند، استقلال روزافزون نیروهای چپ از تفکیک مشی مارکسیست لنینیستی یا مشی استالینیستی، از معرفی چهره‌ی دموکراتیک کمونیسم و دوری از تروریسم معروف این واقعیت است که جنبش کمونیستی ما در راه پیدا کرد. دن مسیر اصلی مبارزه است. شتاب این حرکت به کوشش همگی ما، به همکاری در انجام وظایف و ایستادگی در مقابل بدآموزان بستگی دارد. ما بدون تردید دودای سهم کوتاهی نخواهیم کرد.

(*) در اینجا توضیح نکته‌ای ضروری است. عده‌ی

ممکن است بمانند بگردند که این نحوه‌ی برخورد از جانب یک حزب کمونیست درست است و ولی در مورد یک سازمان کمونیستی کوچک صدق نمیکند. این عده معتقدند که در این صورت چنین سازمانی قادر به حفظ هژمونی خود در مبارزه‌ی دموکراتیک نبوده و بزیر پرچم بخشهای بی‌ای از بورژوازی و خرده‌بورژوازی کشیده خواهد شد. کسانی که چنین استدلال میکنند، باین مسأله توجه نمیکند که این امر در صورتی اتفاق خواهد افتاد که یک سازمان کوچک وارد یک جبهه‌ی ائتلافی با بخشهای دیگر شوند. مثلا در شرایطی که شعار مبارزه علیه بیکاری و گران‌ی بسج کشنده است، نمیتوان به صرفاً اینکه ممکن است بورژوازی هم چنین شعاری طرح کند، از طرح آن طفره رفت.

کمونیستها باید ضمن شرکت فعال در مبارزات توده‌ها و طرح و تبلیغ خواسته‌های حق آنها، در عمل کدایا بودن ادعای بورژوازی را افشا کنند.



روزندگان ...

هایی هم که از البکرها و صدامهای "ضمد امپریالیست" حمایت کردند در آنسوی مرزهای ما در گور خفته اند. و نزدیکتر بیابیم، فدائیان اکثریت که به کدایی و در یوزگسی "ضدامپریالیسم" در آستانهای خورده بورژوازی حاکم سر تعظیم فرو آورده اند چه نصیبشان شده جز رفتار یک ارباب یا رعیت؟ جز لطفی که یک خورده بورژوازی صرفه در حق یک گدا میکند و صدقهای بوی میپردازد؟ هر قدر هم این خورده بورژوازی مرتجع حاکم لطفش زیاد باشد فقط تا هنگامی لطف دارد که تو گدا باشی، در غیر اینصورت چنان لکدی بتو خواهد زد که به آغوش بورژوازی پناه ببری. و جز این چه نصیبشان شده جز نفرت فوده های کرد، ترکمن، و بسیاری از کمونیست ها و کارگران؟

باور کنید رفقا! کمونیستها به ما حیان قدرت، یعنی عاحیان قدرت سیاسی حاکم، قدرتی که سرانجام باید بدست قدرتمند پرولتاریا سرنگون و درهم شکسته شود، تکیه نمیکنند. چه توقعی دارید؟ که خورده بورژوازی حاکم در این راه، یعنی در راه انقلاب پرولتاریا توده های زحمتکش با آن همگام شود؟ مگر انقلاب واقعی بالاخره نباید دولت وقت را بهم بکوبد؟ و مگر خورده بورژوازی حاکم بتواند در این راه حتی گام کوچکی بردارد؟ با چاقو دسته ی خودش را می برد؟

چند پاسخ ...

و یا از اورسواتری چون بختیار کشانده شوند. بدیل چپ هیچگاه قادر نشد خود را بدست عرصه کند. مقصر کیست؟ حجت الاسلام غفاری؟ آن بخش از نیروهای مردم را که موضع قاطع ندارند. و چه وسیع است این بخش. تنها با اراده ی برنامه و مطرح شدن مشابهی یک بدیل میتوان به راهی انقلابی گشت. رفتن زیر عبای بهشتی یا بال بنی مدر هیچ چیز جز حقارت و گمراه کردن مردم و ایجاد توهم در آنها به ارمغان نخواهد آورد. خودسوال کن چرا بخش بزرگی از توده های مردم فریب بنی صدر را میخورند. چرا آن بخش از توده ها که از جناح حاکم روی بر میگردانند بجای حرکت به چپ مجددا بسوی بنی صدر میروند؟ و بیاد داشته باش که در این بخش از توده ی مردم، زحمتکشان نیز فراوانند. کسانی نیز وجود دارند که بالقوه ی قابلیت حرکت به سمت چپ را دارند. چرا چنین نشده است.

۲- سوالات تو فراوان است و برخی دیگر از آنها را باید جواب داد. اینکار را به فرستهای آینده موكول میکنیم. در حد امکان در شماره های آینده، در متن مقالات و یک صفحه ی چند پاسخ انجام خواهیم داد.

سرمایه داری جهانی ...

ایشان چگونگی کنترل اوضاع در چنین رکودی است. اما اینکه ادامه ی وضع اقتصادی کنونی احتمال رکودی عمیق و ورشکستگی گسترده را زیاد میکند و اینکه سرمایه داری را بیشک در لحظات بسیار تاریکی فرو خواهد برد، لزوما بمعنای درهم شکسته شدن سامانه ی فوق الذکر نیست. وقوع بحران اقتصادی شکننده برای ایجاد موجهای شکننده در سرمایه داری، برای سرنگونی انگیزه شدن در نظام، شرطی لازم است، ولی نه کافی. اینکه نیروهای فد سرد سرمایه داری را بشکست و کمونیستی چه عکس عملی نماید، تا به حد و چه سیاستی را در پیش گیرند، در مدت و همین ضربه ای که بر دیگر سرمایه داری وارد خواهد آمد، تعیین کننده خواهد بود.

هشدار ...

ساعدی محمد علی سیانلو، سعید سلطانپور، احمد شمشیر، احمد شایگان، علی شیرازی، فرج الله صبیح، جواد طالعی، احمد طهماسبی، سیرین علی شریانی، قاضی احمد کریمانی، حکاک، عطاءالله ترکمن، هوشنگ گلشیری، فیروز کوران، جواد محاسنی، مسعود مهاجر، نعمت میرزا زاده، سعید ناشینی، هما ناطقی، بهمن نیرومند، ناصر وثوقی، منوچهر هلسزار خانی، محسن یلفانی.

ادامه دارد

فدائیان اسلام ...

(۷) "برادر محمد مهدی عبدخدایی، از اعضا، اولیه ی فدائیان اسلام" در مقاله ی "فدائیان اسلام و دکتر سیدحسین فاطمی" مینویسد: "مرحوم دکتر فاطمی متهم است که عمل تعمید کرده است و یکبار در اصفهان مسیحی شده است" (پیام انقلاب، شماره ی ۲۱ مورخ ۵۹/۹/۱۲).

(۹) مقاله ی "آیت الله کاشانی و شهید مجتبی نواب صفوی" بقلم سید محمود کاشانی، مجله ی پیام انقلاب، شماره ی ۱۲، مورخ ۵۹/۷/۱۹.

(۱۰) مراجعه کنید به نامه ی نواب صفوی از زندان به "بدر بزرگوار حضرت آیت الله کاشانی" در ۱۶ بهمن ۱۳۳۰ در همان شماره ی مطبوعه ی پیام انقلاب و نیز نامه ی مباحثه ی مورخ ۲۵ آبان ۳۱ نواب صفوی با روزنامه ی کیهان، در مورد تلاش آیت الله کاشانی برای رهایی اواز زندان، (در همانجا).

(۱۱) پیام انقلاب، شماره ی ۲۱ مورخ ۵۹/۹/۱۲.

هدیه جمهوری اسلامی برای "مستکبرین"

شرعیه هم بصورت قانون درآمده است. این امر یعنی قانونیت بخشیدن به امری دینی است که طبق روایات نقل شده از سوی خستود حضرات معمولاً افراد متمول برای اینک عاقبت بخیر شوند و بخیال خود در آخرت هلم از امکانات شمالی بهشت برخوردار گردند. میالنی از درآمدهای هنگفت خود (دزدیهای قانونی و غیرقانونی) را بعنوان وجوه شرعیه در اختیار روحانیون میگذارند تا این قشر انکلی از جامعه هم که همواره تیکار است و دسته سیاه و سفید نمیزند از قبل این درآمدهای حلال کسب فیض کنند.

بدین ترتیب همانگونه که در همدی جوامع سرمایه داری صاحبان سرمایه برای حفظ موقعیت خویش و کسب سود بیشتر همه انواع امکانات سرکوب و تحمیق را علیه زحمتکشان بکار میبرند، سردمداران رژیم جمهوری اسلامی هم بخاطر "بی علاقگی" مفرطشان به دنیا و مادیات در کنار استفاده از همان امکانات سرکوب و تحمیق حتی حاضرند که یک امر "الهی" (پرداخت وجوه شرعیه) را به یک اصل قانونی اجباری تبدیل نمایند و نوع جدیدی از مالیات را به انواع موجود اضافه کنند.

اطلاعات چهارشنبه ۵۹/۱۱/۱۵ با درج خبری کوتاه شاهکاری بزرگ از فقهای شورای نگهبان راجع به اطلاع مردم رسانده بدین مضمون گشته حضرات آئین نامه ای اجزایی قانون لغو مالکیت ارضی شهری را مفایر با موازین شرعی دانسته و اجرای آنرا تنها در مورد اموالی که از طریق غیر مشروع مانند اختلاس، ربا و عدم پرداخت وجوه شرعیه بدست آمده باشد مجاز میدانند.

گرچه در شیفتگی حضرات و حکومت قشرون و سلطانیشان نسبت به سرمایه و سرمایه داران و در دشمنی عمیقشان با لغو مالکیت خصوصی و زحمتکشان جامعه کمترین تردیدی نداریم و حتی تشخیص موری چون اختلاس و ربا را هم در حد ماهیت و لیاقت آقاییان نمیدانیم لیکن با فرض قبول این دو اصل بعنوان دلایلی برای لغو مالکیت ارضی شهری به اصل مسأله یعنی تالیل سوم که عبارت از عدم پرداخت وجوه شرعیه است میپردازیم.

هشس، زکوه، فطریه و... در حقیقت مناسبت اصلی درآمد روحانیت است تا از طریق دریافت آن بدون کمترین زحمت و کسار از "مستکبرین" (یعنی سرمایه داران)، "مستضعفین" (یعنی زحمتکشان) را بشارت دهند که خواست خداست که تو همواره فقیر باشی و سرمایه دار همواره سرمایه دار باقی بماند. آقاییان فقهای شورای نگهبان با قرار دادن مسأله عدم پرداخت وجوه شرعیه در کنار اختلاس و ربا بعنوان دلایل لغو مالکیت ارضی شهری با یک شیر چند هدف را نشانه گرفته اند. اولاً برای خلق الله چنین وانمود میکنند که بلم میا ربا خواران، اختلاس کنندگان و کیمانی را که وجوه شرعیه (یعنی سهم خودایشان) را نپرداخته اند از حاکمیت محروم میکنیم. ثانیاً به مالیکن و تجار محترم نوید میدهند که به هیچ وجه نگران نباشید و با چرب کردن سبیل ما (پرداخت وجوه شرعیه) با خیال راحت به مالیکت مشروع خود که از دسترنج زحمتکشان بدست آمده، همچنان ادامه دهید. ثالثاً به محاکم شرعیه اجازه داده میشود که با تکیه بر این اصول هر جنبنده ای که دست از پا خطا کرد را از تنها هستیش مثلاً یک خانه ای دو اتاقه ساقط کنند. چرا که روشن است امکان اختلاس، ربا و پرداخت وجوه شرعیه تنها در بسند قدرت سرمایه داران است و نه اکثریت جامعه که با اصلاً مالک چیزی نیست و اگر هم باشد چنان ناچیز است که شاید تا بحال آقاییان طرفدار مستضعفین شرمشان میشد از اینکه دست طمع بسوی آنها دراز کنند. از این پس پرداخت وجوه شرعیه

رفقای هوادار! هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد.
کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.

توضیح

متأسفانه درج قسمت چهارم از مقالهدی "اعتمادات کارگری در لهستان" بعلت تراکم مطالب در این شماره منسوخ شد.

دو سال پس از قیام، این است مبارزگان، زندگان، قفق،

شکسته

گزارشی از يك تظاهرات موضعی

بمساحت سالروز ۱۹ و ۲۲ بهمن يك تظاهرات موضعی از طرف رفقای هوادار سازمان داده شد. این تظاهرات در ساعت ۳ بعد از ظهر از تقاطع انقلاب - شهید محات انهي آغاز گشته و بطرف چهار راه مصدق ادامه یافت. در مسیر تظاهرات اعلامیه ها و تراکت های سازمان و هواداران بخش گردیدند. شعارها عبارت بودند از:

- * بیام ماه بهمن، سردنایه آخر، علیه سرمایه دار، علیه امپریالیسم
- * در سال بعد از قیام، این است شعار حاکمان، زندان تفنگ شکنجه
- * هردو جناح حاکم، دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار
- * در سالروز بهمن، روز قیام مردم، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد.
- * حاصل جنگ فعلی، سرمایه دارانغیر، زحمتکشان، نصرت

این تظاهرات در چهار راه مصدق پایان یافت. بلافاصله بعد از ستقر شدن رفقای بسی های پلیس و کمیته و سپاه پاسداران به جل حاکمهی تظاهرات رسیدند، بدین امید که بتوانند تظاهرات رفقا را بهم رده و عسدهای دستگیر کنند که خوشختانه امیدشان بر باد رفت و تظاهرات بدون کوچکترین تلفاتی با موفقیت خاتمه یافت.

در حاشیه...

حاضر شد و به دستکاری در آنها پرداخت. این ماشین زمان، سالهای گذشته را چنان درهم و سرهم و با سرعت میپیماید که چشم بشر قادر به تفکیک تصاویر و مناظر نیست: اول بهمن ۴۰ یا ۴۱، بنی صدر، دانشگاه، مصدق ۳۰، تبر، یزدی، چراغ خیابان، اول بهمن ۳۰ یا ۳۱، قله سنگ، نهضت آزادی، ۱۵ خرداد، قلب زاده، امینی، جبهه ملی، شاه و...

امروز عادل یا ظالم بودن انوشیروان فکر کمتر کسی را مشغول میکند، اما مردم در برابر مسایل دوران جدید تا این اندازه بی تفاوت نیستند. هر ورق سینما و هر سطر روزنامه، سندی است که بسندون ارانهای سندی مستدل تر نمیتوان احوالت آنرا انکار کرد. صدها هزار جلد تاریخ خود بافتی "مورخان" عصر پهلوی یک شبیه روایتی کارخانه ای مقوا سازی شد و امروز بیشتر بن اعتماد به تاریخی است که کمترین خطا را داشته باشد. اگر حوادث مربوط به تجدید سوج جمهوریخواهی به سلطنت رضاخان و وقایع پشت پرده - اما بسیار مهم - ماههای پیش از مرداد ۲۲ به اندازه ای کافی برای مردم شکافته نشده دقیقاً به سبب منافع قشری است که تازه به حکومت رسیده، و گر نه آن اندازه منبع و مدرک در دسترس هست که بتوان هر کس را سر جای خودش نشاند تا مجال اعاده ی حیثیت به عناصر نامطلوب تاریخ و سوار شدن بر ماشین زمان باقی نماند.

"مورخان" جدید اگر فشار شب اول قیام و عذاب آخرت برای دروغگویان را جدی نمیکند، دست کم گاهی بیاد کارخانه ای مقوا سازی باشند.

(*) تاریخ به روایت حزب الله تاریخ تعلیماتی مدارس هم در دسترس است. اگر کتاب تاریخ سوم ابتدایی را که حس آیت الله در ارتکاب موهبت این است دارد، مصدق در حکم شخصیت فرعی درجده ی سومی است که چون بطور جدی دنبال عبا ی آقابابان راه نمی افتد، با جار میشود دنبال کارش برود. در همین کتاب "انقلاب اسلامی" سال ۵۷ چنان به ۱۵ خرداد چسبانده شده که کویی یا نزده سال از عمر ملت حذف شده باشد.



رفقا!

در تکثیر

و پخش رهائی

بکوشید!

برقرار باد اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه

جنگ و تجاوز

در حاشیه رویدادها

استاد بنی صدر مرتکب تاریخ نویسی میشود

(بنی صدر که انگار کارنامه‌ی اردیبهشت گذشته‌ی خود و حزب جمهوری اسلامی را از یاد برده در ادا مدهی همین مطلب میگوید: "رژیم نتوانست صحنه‌آرایی را کند میخواست بکند و ناکزیر شد که نیروهای مسلح را به داخل دانشگاه بفرستد و با اینکار این یادگار ننکین را از خود در تاریخ برجای بگذارد.")

خوانندگان کارنامه‌ی رئیس جمهوری هنوز به هیچ منسعی برای مطالبه‌ی عرض اندام آنزمان بنی صدر و نظاهرات سازمان داده شده‌ی او دست نیافته بودند که فردای همان روز (۱۵ بهمن ۵۹) روزنامه‌ی انقلاب اسلامی تاریخ یاد شده را به ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ تصحیح کرد (که در این تصحیح فراموش شد که مسالهی بر سر کار بودن دولت امینی در سال ۳۰ یا ۳۱ را نیز توضیح دهند). اگر کار این تصحیح تاریخ همچنان دنبال شود، علی‌الاصول باید سید ابوالحسن بنی صدر، کودک نابغه، در ۱۴ یا ۱۵ سالگی پس از موفقیت در ورود به دانشگاه پیدرتنگ به سازمان دادن اعتصاب باقی علیه رژیم شاه و ساواک تیموربختبار پرداخته باشد.

این دیگر تاریخ نویسی یا حتی جعل تاریخ نیست. قضیه، ماشین زمان ا.ج.وی.ولز است که میتوان سوار آن شد و در طول زمان پس و پیش رفت، در حوادث سالهای گذشته

بقیه در صفحه ۲۹

اوایل روی کار آمدن رژیم جدید، صادق قطب زاده در یک سخنرانی برای کارکنان راد-یو-تلویزیون تراونامه‌ی انقلاب را اعلام کرد و با قلم کشیدن بر منارزات صد ساله‌ی مردم ایران گفت:

"ما یک انقلاب مفت کرده ایم، بیست و اضافه‌ی اینکه شاه هم رفته است."

مدتی پس از این تاریخ نگاری مفتخورانه، ابراهیم بزدی در مصاحبه‌ی ادعا کرد که در جریان قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با سکا لامپهای خیابان را میشکسته تا مانع حمله‌ی ارتش به مردم شود و مردم بتوانند در تاریکی پناه بگیرند. کسانی که دست کم چند نارخاکستری در موهایشان دارند، بی زحمت مراجعه به کتابهای تاریخ به یاد آوردند که زد و خورد ۳۰ تیر تا بعد از ظهر بیشتر به درازا نکشیده، امام امت، از گرد راه نرسیده، کوشید از شیخ فضل الله نوری و آیت الله کاشانی اعاده‌ی حیثیت کند و با جلوس زیر تمشال نواب صفوی، او را ابر مرد تاریخ قلمداد کرد. در دو سال گذشته، روی ۱۵ خرداد به عنوان سر آغاز حیات سیاسی در ایران و جهان اسلام، و بر هجرت آیت الله خمینی از قم به آنکارا بعنوان سرفصل مبارزه‌ی ملت تبلیخ شده است. (۴)

ابوالحسن بنی صدر، "تاریخ نگار" دیگری که نتایج تحقیقات و تصحیحاتش در تاریخ ایران را کم کم در اختیار ملت میگذازد، از قافله‌ی جا علان عقب نمانده است. روز اول بهمن او را سیاد بهمن سال ۱۳۴۰ یا ۴۱ میاندازد، که:

"در این روز سالها پیش در دانشگاه تهران... نظاهرات گسترده‌ای را سازمان دادم. البته بسیاری از امور بعنوان مقدمات آن نظاهرات واقع شده بود که من از آن اطلاع نداشتم، ولی آن چه در روز اول بهمن بر من معلوم شد این بود که رژیم شاه میخواست با یک گشتار کارشناسان را همفکرانم را سازد و با یک صحنه هم مخالفان سیاسی آنروز را که میبایست ملی شد از میدان به در کند و حکومت دولتی امینی را با قلمشود و امسور را...

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی